

جامعه‌پذیری دولت در نظریه‌های روابط بین‌الملل

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۲۵

غلامعلی چگنی‌زاده*

نادر پورآخوندی**

چکیده

نظریات روابط بین‌الملل برای نشان‌دادن تأثیر ماهیت و ساختار روابط بین‌الملل از سازوکار جامعه‌پذیری دولت استفاده می‌کنند. آنها با استفاده از این استعاره نشان می‌دهند ساختار و ماهیت نظام بین‌الملل چگونه رفتار دولت را تغییر یا شکل می‌دهد. نوشتار حاضر با طرح این مسئله در قالب دو نگرش خردگرا و سازه‌انگار به این موضوع می‌پردازد که این دو نگرش چه برداشتی از مفهوم جامعه‌پذیری دولت دارند و چه راهبردهایی را برای جامعه‌پذیری دولت مطرح می‌سازند؟ این نوشتار با بررسی دستگاه نظری این دو نگرش نشان خواهد داد که تفاوت در مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی موجب گردیده آنها تفاوت اساسی با یگدیگر در خصوص ماهیت جامعه‌پذیری و راهبردهای مناسب برای جامعه‌پذیرسازی دولت داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌پذیری، درونی‌سازی، پیروی، اجبار، زور، یادگیری اجتماعی،
اقتناع‌سازی

* استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفدهم • شماره سوم • پائیز ۱۳۹۳ • شماره مسلسل ۶۵

مقدمه

تبيين تأثير رفتار دولت‌ها بر يکديگر و تأثير ماهيت و ساختار نظام بين‌الملل بر رفتار دولت‌ها به طور عام و کشورهای انقلابی و تازه‌تأسیس به طور خاص، موجب بحث‌های نظری گسترده بين محققان روابط بين‌الملل شده است. نظريات خردگرایانه معتقدند ماهيت و ساختار نظام بين‌الملل تأثير محدودکننده بر رفتار دولت‌ها دارد، در حالی که نظريات سازه‌انگارانه بر تأثيرات برساختی و شکل‌دهی رفتار دولت‌ها از سوی ساختار و ماهيت نظام بين‌الملل تأکید می‌کنند. نکته مهم در این زمینه، طرح سازوکار مناسب برای تبیین و نشان‌دادن چگونگی تأثيرات ساختار و ماهيت نظام بين‌الملل بر رفتار دولت‌هاست. این سازوکار معمولاً در قالب استعاره جامعه‌پذیری دولت بیان می‌شود و نظریه‌پردازان روابط بين‌الملل با وام‌گیری استعاره جامعه‌پذیری از علوم اجتماعی به بررسی تأثير متقابل ماهيت و ساختار نظام بين‌الملل بر رفتار دولت‌ها پرداخته‌اند. تفاوت در مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی نظريات روابط بين‌الملل سبب گردیده آنها اختلاف اساسی در زمینه تعاریف جامعه‌پذیری و راهبردهای مناسب برای جامعه‌پذیرسازی دولت‌ها داشته باشند. این نوشتار به بررسی دیدگاه نظريات خردگرایانه و سازه‌انگاری در زمینه جامعه‌پذیری دولت و راهبردهای مناسب برای جامعه‌پذیری دولت می‌پردازد. از این رو، نوشتار حاضر به سه بخش تقسیم می‌شود. بخش نخست به بررسی مفهوم جامعه‌پذیری دولت از منظر خردگرایان و سازه‌انگاران می‌پردازد و ضمن بیان عناصر تعريف جامعه‌پذیری دولت، تفاوت این دو نگرش در زمینه جامعه‌پذیری را بیان می‌کند. در بخش دوم، دستگاه نظری جامعه‌پذیری دولت از منظر خردگرایی و سازه‌انگاری بررسی می‌شود و در نهایت، راهبردهای هر دو نگرش برای جامعه‌پذیرسازی دولت‌ها تبیین می‌گردد.

الف. جامعه‌پذیری دولت

جامعه‌پذیری یکی از مفاهیم اساسی در علوم اجتماعی است و محققان علوم اجتماعی با استفاده از دو رویکرد روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی به بررسی جامعه‌پذیری پرداخته‌اند (چیلکوت ۱۳۷۸: ۳۵۴). رویکرد روان‌شناسی، فرد را مبنای بررسی خود قرار می‌دهد و به بررسی چرایی و چگونگی کسب باورهای اجتماعی از سوی افراد و چگونگی انطباق افراد

با هنجار و ضرورت‌های زندگی اجتماعی می‌پردازد. این رویکرد، جامعه‌پذیری را ساز و کار اصلی جامعه برای تأثیرگذاری بر خصوصیات و رفتار افراد می‌داند و مبتنی بر این فرض است که جامعه به طور موفقیت‌آمیز افراد را وادار به پیروی و هماهنگی با ضروریات جامعه می‌سازد. بر این اساس، جامعه‌پذیری به مثابه نیروی مسلطی تلقی می‌شود که از طریق انتقال ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی موجب تحول و دگرگونی رفتار افراد می‌شود (Long and Hadden 1985: 39).

از منظر روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌پذیری فرایندی است که افراد در روند آن، به طور آگاهانه یا ناگاهانه خود را با هنجارهای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تطبیق می‌دهند. افراد از طریق فرایند جامعه‌پذیری تعامل خود را با ساختار روابط موجود آن جامعه افزایش می‌دهند و هرچه این تعامل بیشتر باشد، میزان انطباق و پذیرش الگوهای رفتاری آن جامعه نیز افزایش می‌یابد. از این منظر، نقطه آغازین جامعه‌پذیری، درونی‌شدن، یعنی درک بی‌واسطه یا تفسیر عینی از رویدادهای دارای معنای ذهنی است. این درک با ورود فرد به جهانی که دیگران در آن به سر می‌برند، آغاز می‌شود (برگر و لوکمان ۱۳۸۷: ۱۷۸). از این رو، پارسونز جامعه‌پذیری را معادل درونی‌سازی می‌گیرد و درونی‌شدن را ویژگی اصلی جامعه‌پذیری می‌داند. از نظر او، درونی‌شدن جهت‌گیری‌های ارزشی، هم محصول فرایند یادگیری و هم نتیجه این فرایند است (Parson and Bales 1951: 208).

رویکرد سیاسی بر خلاف رویکرد روان‌شناسی، نظام سیاسی را مبنای تحلیل قرار می‌دهد و بر پیامدها و تأثیرات جامعه‌پذیری بر کل نظام سیاسی نظر دارد و توجه خود را به سمت نهادهایی معطوف می‌سازد که الگوهای اقتدار و مشروعیت را شکل می‌دهند. از این منظر، جامعه‌پذیری سیاسی به معنی فرایند یادگیری سیاسی مستمر است که به موجب آن، افراد ضمن آشنایی با نظام سیاسی، از طریق کسب اطلاعات و تجربیات به وظایف، حقوق و نقش‌های خویش در جامعه پی می‌برند و از این طریق ارزش‌ها، ایستارها، نهادها و اعتقادات از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد (قوام ۱۳۷۴: ۷۶). جامعه‌پذیری سیاسی موجب مشارکت فرد در جامعه می‌شود و ضمن وابسته‌نمودن فرد به ساختار سیاسی نظام موجود،

وی را برای پذیرش مسؤلیت‌های گوناگون اجتماعی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی آماده می‌سازد.

مطابق این تعاریف، مفهوم جامعه‌پذیری در علوم اجتماعی بر دو عنصر تغییر رفتار یا ترجیحات فرد از یک سو و تأثیر تعامل افراد با یکدیگر از سوی دیگر تأکید می‌کند. در این تعریف، فرایند جامعه‌پذیری به عنوان سازوکاری تلقی می‌شود که بین دو این دو عنصر رابطه برقرار می‌نماید و تغییر رفتار یا شکل‌گیری ترجیحات جدید را تبیین می‌کند. ماحصل فرایند جامعه‌پذیری، ایجاد جامعه‌ای همگون با ترجیحات و رفتارهای مشابه و پیش‌بینی‌پذیر است.

نظام بین‌الملل جامعه‌ای مرکب از دولت‌هاست که با یکدیگر در ارتباط یا تعامل متقابل هستند و این ارتباط و تعامل بر رفتار و شکل‌گیری یا تغییر ترجیحات و شکل‌گیری هویت دولت‌ها تأثیر دارد. از این رو، محققان روابط بین‌الملل با وام‌گیری مفهوم جامعه‌پذیری از علوم اجتماعی به بررسی تأثیر ارتباطات بین دولت‌ها و تعامل دولت‌ها با جامعه بین‌الملل پرداختند. محققان روابط بین‌الملل با استفاده از مفهوم جامعه‌پذیری دولت در صدد برآمدند تحولاتی از قبیل شکل‌گیری یا تغییر ترجیحات، تغییر رفتار و شکل‌گیری منافع ملی و هویت ملی و تأثیر هنجارها و نهادهای بین‌المللی بر دولت‌ها و همچنین تعامل بین دولت‌ها و جامعه بین‌المللی را تبیین کنند. در نتیجه، در نظریه‌های روابط بین‌الملل، به طور اخص بعد از جنگ سرد و در چهارچوب مناظره خردگرایان و سازه‌انگاران، ادبیات نسبتاً گسترده‌ای در زمینه جامعه‌پذیری دولت شکل‌گیر گرفته است.

استعاره جامعه‌پذیری دولت در حوزه روابط بین‌الملل بر این امر دلالت دارد که دولت‌ها همانند افراد در داخل گروه با یکدیگر تعامل دارند و الگوهای رفتاری و انتظارات نقشی را درونی می‌کنند (Armstrang 1994: 7). بر مبنای این استعاره، ویژگی‌هایی از قبیل عقلانیت، هویت، منافع و اعتقادات که به موجود انسانی تعلق دارد، به دولت نیز نسبت داده می‌شود. اکثر نظریات روابط بین‌الملل با مبنای معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی متضاد برای تبیین اقدامات یا کنش‌های دولت بر یکی از این ویژگی‌های انسانی تأکید می‌کنند. واقع‌گرایان، نئواقعی‌گرایان و نهادگرایان، اگرچه اذعان می‌کنند که تنها افرادی که با

یکدیگر متحد شدند دارای منافع هستند و بازیگران واقعی می‌باشند، اما دولت را به عنوان افراد بزرگ تلقی می‌کنند و برداشت‌ها، آرزوها، انگیزه‌ها و سایر ویژگی‌های انسانی را به آن نسبت می‌دهند (Jackson 2004: 255). این دسته از محققان، تجسم انسان‌وار از دولت را ابزار مفیدی برای تبیین و نظریه‌پردازی می‌دانند، چراکه موجد الگویی از رفتار مشاهده‌پذیر می‌شود و محققان را قادر به پیش‌بینی قابل اعتماد درباره دولت می‌سازد. آنها به گونه‌ای استدلال می‌کنند که «گویی» دولت مانند انسان عمل می‌کند و «گویی» آنها وجود دارند (Wight 2004: 269). ونت با تأکید بر دولت به مثابه ابرساز و دارای خودآگاهی جمعی معتقد است دولت نه تنها کنش‌گر واقعی است، بلکه وجود عینی نیز دارد و می‌توان به طور مشروع ویژگی‌های انسانی مانند اعتقادات، آرزوها، هویت و منافع را به آن نسبت داد (Went 2004: 309-11).

بر این اساس، مفهوم جامعه‌پذیری را که یکی از مفاهیم اساسی در جامعه‌شناسی است، می‌توان برای دولت به عنوان یکی از بازیگران/کنش‌گران اساسی روابط بین‌الملل به کاربرد و از این طریق به بررسی تأثیر روابط و تعامل دولت با سایر دولت‌ها و تأثیر آن بر تغییر رفتار یا ترجیحات و منافع دولت پرداخت.

در نظریه‌های روابط بین‌الملل، اجماع نظری در خصوص مفهوم جامعه‌پذیری دولت و تأثیرات آن وجود ندارد. واقع‌گرایان، مفهوم جامعه‌پذیری را در معنی بسیار مضیق به کار می‌گیرند و آن را به عنوان سازوکارهای اعمال قدرت تلقی می‌کنند که موجب تغییر نگرش‌های اساسی رهبران سایر کشورها می‌شود. آنها معتقدند نظام بین‌الملل از طریق جامعه‌پذیری و یادگیری آزمون و خطا، تأثیرات آناارشی و هنجارهای اصلی خودپرستی و سیاست موازنه قدرت را در رفتار دولت‌ها درونی می‌سازد. از نظر واقع‌گرایی، جامعه‌پذیری به معنی پذیرش یا اشاعه ارزش‌های مشترک نیست، بلکه به معنی تحمیل مجموعه‌ای از ارزش‌ها به وسیله دولت‌ها بر سایرین است، واقع‌گرایان، سازوکاری که توسط گرامشی در زمینه مفهوم هژمونی بیان کرد که از طریق آن افراد تحت انقیاد، ارزش‌های حاکمشان را می‌پذیرند را وارد حوزه بین‌الملل می‌سازند (Halliday 1992: 441) و بر این مبنای جامعه‌پذیری را یکی از

ابزارهایی تلقی می‌کنند که هژمون از طریق آن به اعمال قدرت می‌پردازد. برای مثال، از نظر ایکنبری و کاپچان، جامعه‌پذیری «فرایند یادگیری است که از طریق آن هنجارها و ایده‌ها از یک دولت به دولت دیگر منتقل می‌شود» (Ikenbrry and Kupchan 1990: 289). از نظر آنها، رهبران کشورها هنجارها و جهت‌گیری‌های ارزشی مورد حمایت هژمون را درونی می‌کنند و ادعاهای هنجاری هژمون درباره ماهیت نظام بین‌الملل را می‌پذیرند. از این منظر، پیامد فرایند جامعه‌پذیری تحکیم قدرت هژمون و پذیرش و پیروی دولت‌ها از نظم بین‌المللی مورد حمایت از نظم هژمونیک به عنوان نظم مشروع و مقبول است.

از نظر سازه‌نگاری، جامعه‌پذیری فرایند شناختی جاری و دائمی است که از طریق تعامل بین‌المللی، هویت و منافع دولت برساخته می‌شود. دولت‌ها در شبکه مترادفی از روابط اجتماعی فراملی و بین‌المللی قرار دارند که برداشت‌های آنها از جهان و نقش آنها در جهان را شکل می‌دهد. از این منظر، جامعه‌پذیری سازوکاری است که دولت‌ها با پذیرش هنجارهای مرجح جامعه بین‌المللی به تغییر هویت و منافع خود ترغیب می‌شوند (Risse and et al 1999: 11). تعریف سازه‌نگارانه از جامعه‌پذیری وجود جامعه را مفروض می‌گیرد و جامعه‌پذیری یکی از فرایندهای اساسی برای عضویت در جامعه بین‌المللی است. بر خلاف نگرش واقع‌گرایانه که هدف از جامعه‌پذیری را تغییر رفتار دولت‌ها می‌داند، در نگرش سازه‌نگارانه هدف از جامعه‌پذیری، درونی‌سازی هنجارهاست.

این تعاریف نشان می‌دهند این دو مکتب فکری نگرش بسیار متفاوتی نسبت به مفهوم جامعه‌پذیری دولت دارند. جامعه‌پذیری در نگرش واقع‌گرایانه روند پایدار و ثابت نیست و بیشتر متأثر از شرایط ساختاری در نظام بین‌الملل است و چون در این نگرش جامعه‌پذیری مستلزم فشار بیرونی است، دولت‌ها به صورت ابزاری، رفتار خارجی خود را با هنجارهای موجود در نظام بین‌الملل منطبق کرده و می‌توانند در شرایط خاص و با انجام برخی اقدامات تاکتیکی، فشارهای نظام بین‌الملل را کاهش دهند، اما جامعه‌پذیری در مکتب سازه‌نگاری از عمق و شدت بیشتری برخوردار است و دولت‌ها هنجارهای بین‌المللی را درونی می‌سازند، به نحوی که آنها هنجاری‌های بین‌المللی را بدیهی فرض می‌کنند و با درونی‌سازی هنجارهای بین‌المللی، بدون اعمال فشار خارجی از آنها پیروی می‌کنند.

جدول (۱): مقایسه تعریف جامعه‌پذیری از دیدگاه واقع‌گرایانه و سازه‌انگاری

تلقی از جامعه‌پذیری	نشانه جامعه‌پذیری	شکل جامعه‌پذیری	
جامعه‌پذیری به مثابه پیامد	انطباق با هنجار	تغییر رفتار	واقع‌گرایی
جامعه‌پذیری به مثابه فرایند	پیروی و درونی‌سازی هنجار	تغییر ترجیحات و هویت	سازه‌انگاری

با توجه به این دو نگرش، جامعه‌پذیری را می‌توان به مثابه روند یا چشم‌اندازی تعریف کرد که طی آن دولت‌ها ترغیب به پذیرش و درونی‌سازی قواعد اساسی موجود در جامعه بین‌الملل می‌شوند. نکته مهم این است که این تعریف از جامعه‌پذیری وجود جامعه را مفروض می‌گیرد که مبتنی بر «جامعه دولت‌ها» است. بر این اساس، جامعه بین‌المللی مرکب از تعدادی از دولت‌ها در نظام بین‌الملل است و جامعه‌پذیری فرایندی است که از طریق آن دولت، عضو جامعه بین‌المللی می‌شود (Risse et al 1999: 11). در این تعریف، دولت بازیگر جمعی و مرکب از افراد مختلفی است که دارای نقش‌های متفاوتی هستند و مقصود از جامعه‌پذیری دولت این نیست که هر فردی که در بخش‌های مختلف ساختار نهادی دولت فعالیت می‌کند، مشمول جامعه‌پذیری می‌شود. مقصود از جامعه‌پذیری دولت، بررسی تحول و دگرگونی در سطح دولت است نه دگرگونی در اعتقادات افراد. جامعه‌پذیری دولت به عنوان بازیگر جمعی، ضرورتاً به معنی درونی‌سازی هنجارهای رهبران سیاسی نیست. مقصود این است که هنجارها و قواعد بین‌المللی به نحوی در فرایندهای تصمیم‌گیری داخلی نهادینه شوند که عدول از آنها مستلزم سازوکار تنبیهی داخلی باشد.

این تعریف از جامعه‌پذیری در برگرفته سه عنصر است. نخست، این تعریف جامعه‌پذیری را به مثابه روند و نه فرایند می‌داند. تعریف جامعه‌پذیری به مثابه فرایند، مستلزم تعیین نقطه شروع و پایان است و مسیر مشخصی دارد. دولت‌ها به محض اینکه قواعد اساسی جامعه بین‌المللی را پذیرفتند، وارد فرایند جامعه‌پذیری می‌شوند و عدول از این فرایند به معنی جامعه‌پذیری تلقی نمی‌شود. تعریف جامعه‌پذیری به مثابه فرایند، امکان بررسی عدول کشور از روند جامعه‌پذیری را نمی‌دهد و عواملی که منجر به عدم پذیرش قواعد نمی‌شود را مشخص

نمی‌کند (Thies 2003: 544). مفهوم روند، امکان بررسی پذیرش و عدم پذیرش دولت از هنجارهای بین‌المللی و حتی بررسی عدول از روند جامعه‌پذیری و بازگشت مجدد آن را می‌دهد (Schimmelfennig and et al 2006: 3). نگرش روندی، جامعه‌پذیری را به صورت پیوستار در نظر می‌گیرد که در مرحله نخست با تغییر رفتار دولت آغاز می‌شود و با تعمیق روند جامعه‌پذیری موجب تغییر ترجیحات و هویت می‌شود. در این نگرش، میزان و جهت جامعه‌پذیری در اختیار دولت جامعه‌پذیر است و حتی می‌تواند از روند جامعه‌پذیری عدول کرده یا آن را در مرحله خاص ثابت سازد.

دوم، قواعد اساسی موجود در جامعه بین‌دولت‌ها یکی از مفاهیم چالش‌برانگیز در تعریف جامعه‌پذیری خصوصاً از منظر واقع‌گرایی است. واقع‌گرایان، اگرچه بر توانایی مادی به جای قدرت ایده‌ها تأکید می‌کنند، اما اصلاحات کنونی در پارادایم واقع‌گرایی به سمت بررسی ایده‌ها حرکت کرده است (Legro and Moravcsik 1999: 35). از این رو، ایکینبری پذیرش نظم بین‌المللی و قدرت هژمون را منوط به درونی‌سازی هنجارها و ادعاهای هنجاری هژمون در مورد ماهیت نظام بین‌الملل از سوی رهبران و تصمیم‌گیرندگان سایر کشورها می‌داند (Ikenbry and Kupchan 1990: 285). این هنجارها بر برداشت‌های بازیگران از روند حوادث و ارزیابی آنها از شرایط و اتخاذ سیاست مناسب برای کسب بیشترین منافع تأثیر می‌گذارند. همچنین، این هنجارها رفتار دولت‌ها را هدایت می‌کنند، اما از منظر سازه‌انگاری، قواعد و هنجارها ماهیت جامعه‌پذیری را تشکیل می‌دهند و عضویت در جامعه دولت‌ها منوط به پذیرش آن از سوی دولت است.

درونی‌سازی، سومین عنصر جامعه‌پذیری و نشانه پذیرش قواعد و هنجارهای بین‌المللی از سوی دولت است. درونی‌سازی، نظام بین‌الملل را با سیاست داخلی پیوند می‌دهد. درونی‌سازی به معنی پذیرش اعتقادات هنجاری و رویه‌ها در فهم و رفتار دولت است. دولت این اعتقادات و رویه‌ها را به عنوان رویه و اعتقادات خود در نظر می‌گیرد و به طور خودکار از آنها پیروی می‌کند. درونی‌سازی مستلزم این نیست که تمایلات یا ترجیحات یا رفتار مغایر هنجار به طور کامل از بین برود، بلکه مستلزم آن است که سازوکارهای تنبیهی یا تشویقی به طور مؤثر مانع از اقدامات مغایر با هنجارها شوند (Schimmelfennig 2000: 112). فینمور و سیکینیک

درونی‌سازی را آخرین مرحله از چرخه عمر هنجار می‌دانند و معتقدند هنجارهای بین‌المللی در این مرحله به صورت هنجار مشروع و بدیهی در می‌آیند و دیگر به عنوان موضوع مناقشه‌برانگیز تلقی نمی‌شوند و پیروی از آنها به صورت خودکار در می‌آید (Finnemore and Sikkink 1998: 904). میزان درونی‌سازی متفاوت می‌باشد. در شکل حداقلی، بازیگر به دلیل خطر مجازات قطعی و فوری هنجارها را رعایت می‌کند. نیروی محرکه او برای پیروی از هنجار، بیرونی و ناشی از تهدید و زور است. این گونه درونی‌سازی مستلزم فشار مستمر و دائمی است و با کاهش فشار بر دولت، احتمال پیروی دولت از هنجار بین‌المللی کاهش می‌یابد. در این نوع درونی‌سازی، اجبار مادی و نه ماهیت هنجار و قواعد، عامل رعایت و پیروی از هنجار هستند (ونت ۱۳۸۴: ۳۹۲). مرحله بعدی درونی‌سازی به صورت نهادینه‌سازی می‌باشد. نهادینه‌سازی به معنی تداوم پیروی از هنجار در آینده و بازتولید آن به مرور زمان بدون نیاز به مداخله فعالانه است. راهبرد نهادینه‌سازی در این مرحله در برگیرنده افزایش هزینه‌های عدول از هنجارها به منظور تداوم پیروی از هنجار است. نهادینه‌سازی حقوقی یکی از شیوه‌های نهادینه‌سازی هنجار است. در این شیوه، هنجارهای بین‌المللی از طریق اقدامات قوه مجریه، مقننه و قضاییه یا ترکیبی از آنها وارد نظام حقوقی داخلی یک کشور می‌شود (Koh 2011: 2657).

دیگر شیوه نهادینه‌سازی، ایجاد بازیگران بوروکراتیک است که موظف به اجرا یا ترویج هنجارهای خاص هستند. انتشار قواعد و هنجارها از طریق نهادهای مدنی، یکی دیگر از شیوه‌های نهادینه‌سازی است. در سومین و مرحله نهایی درونی‌سازی، پیروی از هنجارهای بین‌المللی به صورت عادت و رفتار تکراری در می‌آید. در این مرحله، پیروی از هنجار شکل درونی به خود می‌گیرد و به عامل تعیین‌کننده رفتار تبدیل می‌شود.

تأثیر هنجارها بر رفتار دولت‌ها با میزان درونی‌شدن هنجارها رابطه مستقیم دارد. هرچه میزان درونی‌شدن بیشتر باشد، میزان تأثیرگذاری بیشتر است و بر عکس. چون در مرحله نخست، درونی‌سازی هنجارها بیرونی و تحمیلی است، تأثیر آن بر رفتار دولت‌ها اندک و احتمال عدول و عدم پیروی دولت‌ها از هنجارها بسیار زیاد می‌باشد؛ همانند خروج کره شمالی از معاهده منع اشاعه سلاح هسته‌ای. هنجارها در این مرحله بیشتر محدودکننده رفتار دولت‌ها می‌باشند و پیروی

دولت‌ها از آنها مبتنی بر مشوق‌ها و مجازات‌های ناشی از پیروی یا عدم پیروی از هنجارهاست. در مرحله دوم، اگرچه هنجارها به حالت نهادینه درآمدند، اما امکان نقص هنجارها از سوی دولت‌ها وجود دارد. برای مثال، دولت می‌تواند از یک رژیم هنجاری بین‌المللی خارج شود یا عضویت در آن را به حالت تعلیق درآورد. این نوع درونی‌سازی حالت ابزاری دارد و رابطه دولت با آنها به گونه‌ای است که آنها را بیرونی تلقی می‌کند. پیروی از هنجارها در این مرحله به ماهیت ساختار دولت‌ها و رابطه آن با حامیان داخلی و خارجی هنجارها بستگی دارد و ترکیبی از فشارهای اجتماعی و مادی بر تصمیم‌گیری در زمینه پیروی یا عدول از هنجارهای بین‌المللی مؤثر است. در مرحله سوم، پیروی از هنجارها از حالت «اجرا» خارج شده و هنجار منزلت «اقتدار و صلاحیت» را پیدا می‌کند؛ بدین معنی که هنجارها، گفتمان جامعه را تغییر می‌دهند (Checkel 1997: 476). هنجارهای بین‌المللی در این مرحله تأثیر تکوینی و علی بر رفتار دولت دارند و با تغییر ترجیحات دولت‌ها، ضمن کنترل و تنظیم رفتار دولت‌ها، هویت و منافع آنها را شکل می‌دهند.

ب. نظریات در مورد جامعه‌پذیری دولت

نظریات درباره جامعه‌پذیری در قالب بحث بین‌خردگرایی و سازه‌انگاری طرح شده و هر یک دارای مفروضات مختص به خود در زمینه جامعه‌پذیری هستند.

۱. رویکرد سازه‌انگاران

تأثیر قواعد و هنجارها اگرچه نقش مهمی در مکتب انگلیسی دارد و اصحاب این مکتب بر نقش محیط اجتماعی بر جامعه‌پذیری دولت اذعان داشتند، اما آنها به دلیل هستی‌شناسی کل‌گرایانه و معرفت‌شناسی غیر اثبات‌گرایانه، توجه اندکی به نظریه‌پردازی در مورد چگونگی جامعه‌پذیری و نقطه‌نهایی آن داشتند (Alderson 2001: 431). سازه‌انگاران بر مبنای استدلال مکتب انگلیسی در مورد تأثیرات جامعه بین‌المللی به نظریه‌پردازی در مورد جامعه‌پذیری پرداختند. ارزش افزوده کار آنها بیان چگونگی و چه هنگامی وقوع این تأثیرات است (Checkel 2005: 8).

در رویکرد سازه‌انگاری، روابط بین‌الملل در قالب محیط نهادی و فرهنگی ترسیم می‌شود. محیط نهادی و فرهنگی در برگیرنده قواعد و هنجارهایی است که به صورت اجتماعی تعریف شده و دولت برای کسب حمایت یا مشروعیت باید با آنها سازگار گردد. محیط فرهنگی نه تنها بر انگیزه‌ها و رفتار دولت‌ها، بلکه بر سرشت اساسی دولت یعنی هویت دولت نیز تأثیر می‌گذارد. این محیط فرهنگی و نهادی، مرکب از سه لایه نهادی رسمی (مانند سازمان ملل، رژیم کنترل تسلیحات)، لایه فرهنگ سیاسی جهانی (مانند قواعد حاکمیت و حقوق بین‌الملل، حاکمیت ملی) و لایه الگوی بین‌المللی مودت و خصومت است (چپرسن و دیگران ۱۳۹۰: ۶۴). از نظر کراتوکویل، شناخت این جهان مستلزم شناخت دلایل کنش‌گر برای کنش در شرایط خاص و بررسی جهان‌بینی کنش‌گران، فهم ارزش‌ها و اهداف آنها به منظور آگاهی از عوامل تأثیرگذار بر کنش آنهاست. از این رو، ونت بر مبنای تعامل‌گرایی نمادین استدلال می‌کند آنچه در تعامل رخ می‌دهد، چیزی بیش از انطباق رفتار است و بازتولید هویت و منافع آنها نیز مطرح می‌باشد و برسازی هویت در داخل فرهنگ خاص، ذاتاً دارای ابعاد ارتباطاتی است و کنش‌گران در تعامل با دیگران، تعریفی از هویت به دست می‌آورند (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۴۶۱).

از این منظر، جامعه‌پذیری در کانون تبیین آنها در مورد چگونگی انتقال ساختارهای اجتماعی بین‌الذهنی به هویت و منافع کنش‌گران و چگونگی واکنش کنش‌گران مطابق با اعتقادات و رویه‌های نهادینه‌شده قرار دارد. از نظر آنها، نظم اجتماعی و هنجار نهادینه‌شده‌ای در سطح بین‌المللی وجود دارد که به نظام بین‌الملل ویژگی جامعه بین‌المللی را اعطا می‌کند (Schimmelfennig 2006: 114). سازه‌انگاران جامعه‌پذیری را سازوکار علی در نظر می‌گیرند که از طریق آن هنجارها بر کنش‌ها و ترجیحات دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. جامعه‌پذیری موفقیت‌آمیز منجر به اتخاذ هنجارهای جدید و بازتعریف هویت و منافع مطابق با این هنجارها می‌شود و هنجارهای جدید بدیهی فرض می‌شوند، زیرا به عنوان هنجار جدید درونی شدند. از نظر سازه‌انگان، جامعه بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی از طریق تعریف ویژگی و اهداف دولت‌های عضو به عنوان کارگزاران جامعه‌پذیری عمل می‌کنند و نقش مهمی در القا و تعمیق ارزش‌ها و هنجارها در نظام سیاسی کشورها دارند. سازمان‌ها ارزش‌ها، و اهداف سیاسی نهادینه‌شده در فرهنگ سیاسی جهانی را برای دولت‌ها فراهم می‌آورند؛ به آنها یاد

می‌دهند از چه هنجارهایی پیروی کنند و چه ترجیحاتی را توسعه دهند. کنش‌گران از طریق فرایند یادگیری در داخل سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، با انتظارات متقابل یکدیگر آشنا می‌شوند و یکدیگر را مورد شناسائی قرار می‌دهند.

از نظر سازه‌انگاران، سازمان‌های بین‌المللی به دلیل ماهیت برساختگی فرهنگی‌شان از سه طریق اعمال قدرت می‌کنند (Barnett and Finnemore 1999: 710). نخست آنکه آنها کنش و کنش‌گران را طبقه‌بندی می‌کنند. سازمان‌ها این کار را از طریق طبقه‌بندی و تقسیم‌بندی اطلاعات و دانش انجام می‌دهند و از این طریق، جهان اجتماعی را برمی‌سازند و نظم می‌دهند. دوم، سازمان‌های بین‌المللی معانی را در جهان اجتماعی تثبیت می‌کنند. سازمان‌ها با نام‌گذاری بر بسترهای اجتماعی، معیارها و مرزهایی را برای کنش قابل قبول ایجاد می‌کنند. کنش‌گران بر مبنای معانی که اشیا و موضوعات برای آنها دارند، نسبت به یکدیگر گرایش دارند. در نتیجه، سازمان‌های بین‌المللی قادرند با ایجاد معانی خاص مانند «توسعه»، اعمال قدرت نمایند. سوم، سازمان‌های بین‌المللی هنجارها، ارزش‌ها و قواعد جدید را برجسته و منتشر می‌کنند. سازمان‌های بین‌المللی به صورت عامدانه به عنوان انتقال‌دهنده هنجارها و الگوهای رفتاری مناسب عمل می‌کنند و اشاعه و اجرای هنجارهای جهانی را وظیفه خود می‌دانند (Barnett and Finnemore 1999: 710-15).

جامعه‌پذیری در سازه‌انگاری مبتنی بر منطق تناسب و انسان اجتماعی است. سازه‌انگاران، مفروضات خودپرستی و ابزارگرایی را رد و ادعا می‌کنند کنش‌گران در تصمیمات خود به ارزش‌ها و هنجارها متعهدند و رفتار مناسب را انتخاب می‌کنند. مطابق با منطق تناسب، کنش‌گران به دلایل طبیعی و ذاتی از هنجارها پیروی می‌کنند و به دلیل اعتقادات اجتماعی، به آنچه در شرایط معین و نقش اجتماعی‌شان مناسب است، عمل می‌نمایند. کنش‌ها در داخل منطق تناسب مبنی بر قواعد هستند و از قواعدی پیروی می‌شود که با هویت‌ها و نهادهای خاص مرتبط می‌باشند. چنین منطقی، در برگیرنده استدلالی مبتنی بر قیاس و استعاره است و کارگزار تحت منطق تناسب و قواعد رفتاری عمل می‌کند. در منطق تناسب، بازیگر بر مبنای آنچه درست است، رفتار می‌کند و نه بر مبنای به حداکثر رساندن ترجیحات خاص خود. عقلانیت هنجاری بر تأثیرات تکوینی هنجارها و نهادهای اجتماعی دلالت دارد، زیرا این قواعد نه تنها رفتار را تنظیم،

بلکه هویت اجتماعی را نیز تعریف می‌کنند. از نظر مارچ و السن، رفتار قواعدمحور فرایند آگاهانه است که از طریق آن، کنش‌گر متناسب با شرایط کنش، هنجار مناسب را اعمال می‌کند و از میان هنجارهای متعارض دست به انتخاب می‌زند (March & Olsen 1998: 6).

منطق تناسب به کنش شناختی و هنجاری تقسیم می‌شود (Linden 2002: 12). در کنش شناختی، محیط بین‌المللی از طریق ارایه تجویزات شناختی که برای کنش اجتناب‌ناپذیر است، بر کنش‌گر تأثیر می‌گذارد و پیروی به صورت عادی و روال‌مند ادامه می‌یابد، چراکه آنها بدیهی تلقی می‌شوند. در کنش هنجاری، تأثیرات محیط هنجاری بر کنش‌گر بیشتر بازتابی و مبتنی بر ارزیابی است. در این مرحله، دولت‌ها یا نهادهای جامعه‌پذیرکننده در صدد اقتناع‌سازی دولت هدف برای پیروی از هنجار بر می‌آیند. اگر ادعاها و استدلال‌های آنها متقاعدکننده باشد، بازیگران از طریق یادگیری اجتماعی از هنجار پیروی می‌کنند، یعنی دولت آن را به عنوان هنجار مشروع تلقی می‌کند و به عنوان تعهد اخلاقی از آن پیروی خواهد کرد.

چندین شیوه برای پیروی کارگزار از منطق تناسب وجود دارد. در شیوه نخست، کارگزار از طریق یادگیری اجتماعی رفتار مناسب را اتخاذ می‌کند. این عامل، نقش مهمی در اذعان به پذیرش اجتماعی کارگزار در جامعه یا محیط خاص دارد و رفتار ابزاری جای خود را به آگاهی نقشی می‌دهد. در حالت دوم، منطق تناسب فراتر از ایفای نقش می‌باشد. در این مرحله، کارگزار هنجارهای جامعه را به عنوان هنجاری درست می‌پذیرد و آنها را به عنوان امر بدیهی تلقی می‌کند.

از منظر سازه‌انگاری، جامعه‌پذیری موفقیت‌آمیز منجر به انطباق با هنجارهای جدید و بازتعریف هویت و منافع مطابق با این هنجارها می‌شود. تغییر هویت، منافع و ترجیحات، محصول تعامل و قدرت منطق تناسب است. عمل متناسب با انتظارات نقشی موجب درونی‌شدن هنجار می‌گردد، یعنی دولت‌ها هنجارهای جدید را بدیهی فرض و به دلیل حساسیت اجتماعی از آنها پیروی می‌کنند (Schimmelfennig 2002: 414). نشانه هنجار درونی‌شده این است که کنش‌گران بر مبنای آن هویت خود را تعریف کنند و آن را به بخشی از فهم‌شان از خود تبدیل سازند. این حس هویت‌بخشی یا تعلق به گروه، کنش‌گران را به پیروی از هنجار ترغیب می‌سازد (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۴۹۱) و اعتماد به نفس و آرامش روان‌شناختی را برای کنش‌گر به ارمغان می‌آورد.

۲. رویکرد خردگرایانه

از منظر خردگرایانه، محیط بین‌الملل، مادی و غیر هنجاری است. آنارشی و ساختار مادی مانند توزیع قدرت و ثروت، مشخصه‌های اصلی نظام بین‌الملل مادی را تشکیل می‌دهند. در چنین محیطی که هنجارها و قواعد نقش اصلی ایفا نمی‌کنند، تنها نمایان‌گر توزیع قدرت در نظام بین‌الملل هستند و به عنوان متغیر میانجی بین توزیع قدرت و پیامد بین‌المللی می‌باشند. دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند و در انتخاب راهبرهای خود مطابق با معیارهای مادی آزاد هستند، در حالی که دولت‌ها در محیط نهادی برای موفقیت نیازمند رعایت هنجارها و قواعد می‌باشند. بالاترین هدف دولت‌ها در چنین محیطی، حفظ و کسب امنیت است. چنین ساختاری، نقش محدودکننده دارد و از طریق پاداش به برخی از اعمال و مجازات برخی دیگر از اعمال، به مثابه انتخاب‌کننده عمل می‌کند. این وضعیت بازیگران را به سمت ویژگی‌های مشترک هدایت می‌کند، حتی اگر بازیگران دارای اهداف و مقاصد متفاوتی باشند. به عبارت دیگر، چنین ساختاری نوع و کیفیت نتایج ایجادشده در نظام را محدود می‌کند. در چنین محیطی، تغییر در روابط بین‌الملل از جمله تغییر هنجاری، هنگامی صورت می‌گیرد که توزیع قدرت تغییر کند (Florini 1996: 365).

این مفروضات ساختاری، مبنای اصلی رویکرد خردگرایان را نسبت به جامعه‌پذیری تشکیل می‌دهد. جامعه‌پذیری از منظر خردگرایی با این فرض شروع می‌شود که هویت بازیگران و منافع آنها بیرونی است، در طول زمان ثابت خواهد بود و دولت‌ها به صورت خودپرستانه و ابزار عمل می‌کنند، یعنی آنها گزینه‌های رفتاری را انتخاب می‌کنند که حداکثر منافع و سود را برای آنها به دنبال داشته باشد. از این منظر، جامعه‌پذیری فرایندی ناخودآگاه غیر رسمی و ناخواسته است. در این نگرش، نظم هنجاری و فعالیت کارگزار جامعه‌پذیرساز وجود ندارد، بلکه جامعه‌پذیری کارکرد محیط نظام دولت‌هاست که دولت و رفتار مشروع را تعیین می‌کند (Schimmelfennig 19: 2006). دولتی مشروع تلقی می‌شود که شکل نهادی و اهداف سازمانی و رفتاراش مشابه با رویه‌ها و اعتقادات نهادینه‌شده در محیط باشد. از نظر کسینجر، نظم مشروع است که همه قدرت‌های بزرگ نقش مهمی در حفظ و مشروعیتش داشته باشند. این مشروعیت به معنی توافق بین‌المللی در مورد ماهیت و ترتیبات کارکردی نظام بین‌الملل و اهداف اولیه و شیوه‌های سیاست خارجی کشورهاست (Kissinger 1973: 2).

دولت‌ها برای اینکه مشروع تلقی شوند، باید سیاست‌های خود را مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی مقوم نظام موجود قرار دهند. آنها نباید این ارزش‌ها را درونی سازند، بلکه باید به شیوه معتبر با آنها زندگی کنند. این معیار موجب شکل‌گیری منطق راحت‌طلبی میان بازیگران سیاسی می‌شود. بازیگران سیاسی مشروعیت را به عنوان عاملی در نظر می‌گیرند که قدرت آنها را تقویت می‌کند، دسترسی آنها را به قدرت بهبود می‌بخشد و توانایی آنها را برای حفظ و بسط حکومت افزایش می‌دهد. از این منظر، بازیگران سیاسی با معیارهای مشروع به عنوان واقعیت نهادی خارجی مواجه می‌شوند که به ناچار باید خود را با آن منطبق سازند. این انطباق، نه برساخته اجتماعی، بلکه محصول فشار و مبارزه قدرت و بقا در نظام آنارشیک است.

از نظر واقع‌گرایان، دو عامل موجب جامعه‌پذیری دولت می‌شود: قدرت ساختاری و قدرت هژمون. والتز معتقد است ساختار آنارشیک از طریق رقابت و جامعه‌پذیری به صورت غیر مستقیم تأثیرات خود را اعمال می‌کند. والتز جامعه‌پذیری را به سطح ساختاری ارتقا می‌دهد و استدلال می‌کند جامعه‌پذیری در کنار رقابت، یکی از فرایندهایی است که از طریق آن دولت‌ها مشابه هم می‌شوند و وجود واقعیت سیاسی را می‌پذیرد و تأکید می‌کند که دولت‌ها به واسطه ساختار نظام اجتماعی می‌شوند. والتز بر مبنای این نگرش، جامعه‌پذیری را تأثیرات منظم‌کننده ساختار بر رفتار و سازمان درونی دولت‌ها توصیف می‌کند و جامعه‌پذیری را فرایندی می‌داند که افراد هنجار و ارزش‌های رفتاری نظام اجتماعی را درونی می‌سازند و رفتار در داخل این الگوهای پذیرفته‌شده را یاد می‌گیرند (Resende-Santos 2007: 78). نکته اساسی این است که از نظر والتز، دولت‌ها قصد ندارند از این طریق هنجارها و قواعد را درونی سازند، بلکه هدف آنها تعدیل رفتار و پذیرش مشوق‌ها و محدودیت‌های خارجی است. به عبارت دیگر، فشار ساختار نظام بین‌الملل دولت‌ها را به سمت تصمیمات یا ساختارهای یکسان یا مشابه سوق می‌دهد. والتز پیش‌بینی می‌کند که فشار همسان‌سازی فزاینده نه تنها در وظایف کارکردی، بلکه در ویژگی‌های ساختاری و اهداف دولت نمایان خواهد شد. این فشار ساختاری موجب می‌شود دولت‌ها به رغم منافع ملی متفاوت، رفتار یکسانی از خود بروز دهند. از نظر والتز، دولت‌ها تحت فشار مبارزه قدرت و بقا در نظام آنارشیک مجبور به انطباق با رویه‌های موفقیت‌آمیز هستند. مثال والتز از رفتار خارجی شوروی مقصود واقعی وی از جامعه‌پذیری را نشان می‌دهد. مثال مذکور نشان

می‌دهد چگونه ساختار آنارشیک سرانجام ایدئولوژی و سایر عوامل هادی رفتار بین‌المللی شوروی را مغلوب می‌سازد و هزینه‌بر بودن آنها را ثابت می‌کند.

گرایش‌های مشابهت‌سازی در سیستم، محصول رقابت راهبردی است و ناشی از برساخته اجتماعی یا جستجوی رفتار مناسب اجتماعی نیست. فشار رقابتی موجب انطباق رفتاری حتی میان دولت‌های انقلابی می‌شود. جامعه‌پذیری فرایند هم‌گرایی رقابتی و انطباق حداقلی با معیارهای ساختار است که نمایانگر توزیع قدرت در نظام بین‌الملل می‌باشد. از نظر والتز، سرنوشت هر دولت به واکنش آن به اقدامات سایر دولت‌ها بستگی دارد. رقابت موجب مشابهت با رقبا می‌شود. دولت‌ها به خاطر ضررهای ناشی از عدم انطباق، مشابهت‌سازی با موارد موفق را ترویج می‌کنند (Waltz 1979: 127). مشابهت‌سازی تأثیر نظام است و در پذیرش قواعد رفتار دولت‌ها مؤثر می‌باشد. دولت‌ها به لحاظ عقلایی و ابزاری شیوه رفتاری خود و پیامدهای نامطلوب ناشی از قصور در انطباق با ضرورت‌های ساختاری را تعدیل می‌کنند. والتز استدلال می‌کند در نظام آنارشیک، رفتار جامعه‌پذیر اجتناب‌ناپذیر است؛ چراکه جامعه‌پذیری به دولت‌ها امکان موازنه‌سازی می‌دهد و دولت‌ها پیروی از الگوی تجربه‌شده و موفق را بهترین راه برای حفظ امنیت می‌دانند (Resende-Santos 2007: 61). والتز تقلید و هم‌چشمی را به عنوان دو سازوکار جامعه‌پذیری یاد می‌کند که نمایانگر تأثیر واحدهای بسیار موفق است (Waltz 1979: 74-5). بر این اساس، دولت‌ها از ابتکارات نظامی و اقتصادی که توسط سایر دولت‌ها ایجاد شده تقلید می‌کنند. بوزان نیز استدلال می‌کند که در دوران جنگ سرد، آمریکا و شوروی، الگوهای موفق اقتصادی و توان‌مندی نظامی بودند و بسیاری از کشورها از آنها پیروی می‌کردند. فروپاشی شوروی در سال ۱۹۸۹ نه تنها یکی از الگوهای نظام بین‌الملل را از بین برد، بلکه تأثیر قدرتمند جامعه‌پذیری از واحدهای بسیار موفق را نشان داد. در نتیجه، بسیاری از کشورهای مارکسیستی سابق تلاش نمودند رویه‌ها و شیوه‌های غربی را بپذیرند (Buzan and et al 1993: 23).

از منظر دیگر، جامعه‌پذیری عنصر اجتناب‌ناپذیر حفظ نظم هژمونیک محسوب می‌شود و قدرت مادی نقش اساسی در آن دارد. از نظر ایکینبری و کاپچان، جامعه‌پذیری نه از ساختار آنارشیک، بلکه از قدرت هژمون نشأت گرفته است. نظم هژمونیک، هم بنیادهای مادی و مبنای

معنائی دارد و هژمون دولت‌های مغلوب و توده‌ها و افکار عمومی آنها را نسبت به نظم هژمونیک جامعه‌پذیر می‌سازد. دولت‌های مغلوب هنجارهای جدید ایجادشده از سوی هژمون را می‌پذیرند و آن هنجارها را به عنوان اصول معتبر و همگانی دورنی می‌سازند. از این منظر، ارزش‌ها و هنجارهای دولت هژمون به عنوان هنجار مشروع تلقی می‌شود و دولت‌های مغلوب هنجارهای هژمون را درونی می‌سازند و سیاست انطباق با نظم بین‌المللی مورد نظر هژمون را تعقیب می‌کنند. در این نگرش، جامعه‌پذیری عمدتاً به خاطر اعمال اجباری قدرت است و با مشوق‌های مادی شروع می‌شود و در راستای منافع هژمون است، زیرا جامعه‌پذیری اعمال قدرت هژمون را با دوام‌تر و کم‌هزینه‌تر در مقایسه با اعمال قدرت صرف می‌سازد (Schimmelfennig 2006: 11).

در این فرایند، رابطه ساختاری نامتقارن بین کارگزاران جامعه‌پذیری و دولت جامعه‌پذیر وجود دارد. کارگزاران به عنوان حافظان منابع در محیط اجتماعی عمل می‌کنند که بازیگر نیاز یا تمایل به داشتن آن دارد. بازیگر به منظور دسترسی به این منابع، خود را با اعتقادات مقوم و رویه‌های نهادینه‌شده در محیط اجتماعی مورد نظر هژمون انطباق می‌دهد. وابستگی ساختاری موجب فرایند یادگیری می‌شود که در آن، دولت مغلوب اعتقادات و هنجارهای مقوم جامعه مورد نظر هژمون را یاد می‌گیرد. دولت مغلوب، به منظور اجتناب از مجازات و برای کسب پاداش، هنجار و رویه‌های مطلوب هژمون را یاد می‌گیرد و اعتقادات و رویه‌های جامعه را می‌پذیرد نه به این خاطر که آنها را درست و واقعی می‌داند، بلکه به این خاطر که آنها را برای کسب اهداف سیاسی بیشتر ضروری می‌داند.

جامعه‌پذیری در خردگرایی، مبتنی بر منطق نتایج است. این منطق، انسان را به عنوان موجود اقتصادی در نظر می‌گیرد و استدلال آن این است که بازیگران انسانی از طریق ارزیابی پیامدهای احتمالی بر اهداف فردی و جمعی دست به انتخاب میان بدیل‌های مختلف می‌زنند و معتقد است سایر بازیگران نیز این گونه رفتار می‌کنند. بر این اساس، نظم سیاسی از طریق مذاکره بین بازیگرانی حاصل می‌شود که منافع یا ترجیحات فردی خود را تعقیب می‌کنند. از منظر منطق پیامد، سیاست به عنوان ترجیحات انباشته‌شده افراد در داخل کنش‌های جمعی از طریق رویه‌های چانه‌زنی، مذاکره، ائتلاف و مبادله تلقی می‌شود. افراد برای تحقق اهداف فردی، جامعه را به وجود می‌آورند. آنها تنها تعهدی را به رسمیت می‌شناسند که از طریق رضایت و توافق ایجاد شده باشد. سیاست خارجی، از طریق ارائه تفسیری از پیامد متظره از چانه‌زنی، مذاکره و مبادله تبیین می‌شود.

منطق پیامد، منافع و ترجیحات بازیگران را در فرایند تعامل ثابت تلقی می‌کند و بازیگر در این فرایند، بر مبنای هویت و منافع خاص خود مشارکت می‌کند و در تلاش برای تحقق ترجیحات خود از طریق رفتار راهبردی است. هدف از کنش به حداکثر رساندن منافع و ترجیحات خود است تا حدی که این ترجیحات از طریق رفتار جمعی امکان‌پذیر باشد. در این حالت، دولت خودپرست رفتار خود را با دیگران هماهنگ و هم‌داستان می‌سازد. منطق پیامد مشابه منطق بازار است. در این منطق، بازیگر برای اجرای اهداف خود بر مبنای وعده‌ها و تهدیدات معتبر به چانه‌زنی می‌پردازد. هدف به حداکثر رساندن یا توجیه ترجیحات ثابت است (Riss 2000: 7).

ماحصل جامعه‌پذیری در این نگرش، تغییر رفتار است. این تغییر رفتار مشروط است و مبتنی پاداش‌ها و هزینه‌های انطباق می‌باشد. در رویکرد خردگرایی، دولت‌ها بازیگران عاقل محسوب می‌شوند و دست به محاسبه می‌زنند. در نتیجه، هر گاه هزینه‌های رفتار نامتعارف بیشتر از هزینه‌های رفتار انطباق‌جویانه باشد، از قواعد موجود پیروی می‌کنند و بر عکس.

جدول (۲): مقایسه جامعه‌پذیری از منظر خردگرایی و سازه‌انگاری

محیط	خردگرایی	سازه‌انگاری
گارگزار جامعه‌پذیری	نظام بین‌الملل یا قدرت هژمون	جامعه بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی
فرایند جامعه‌پذیری	غیر رسمی مبتنی بر قدرت	رسمی و نهادینه‌شده مبتنی بر قواعد
ماهیت جامعه‌پذیری	قواعد واقعی و قواعد تکوینی نظم هژمونیک	قواعد تکوینی جامعه بین‌المللی
منطق کنش	پیامد	تناسب
پیامد	تغییر رفتاری	تغییر هویت

ج. سازوکارهای جامعه‌پذیری دولت

سازوکارهای جامعه‌پذیری دولت، شامل دو طریق مادی و غیر مادی است که متأثر از نگاه نظری متفاوت به جامعه‌پذیری می‌باشد.

۱. سازوکارهای مادی گرایانه

سازوکارهای مادی گرایانه از طریق اجبار و در قالب پاداش‌ها و مجازات‌های مادی صورت می‌گیرد. اجبار به رابطه قدرت فیزیکی نابرابر میان دولت‌ها اشاره دارد، به نحوی که طرف ضعیف‌تر رفتار خود را تغییر می‌دهد. در این حالت، پیروی محصول «ترس و امید» است و دولت ضعیف‌تر به خاطر ترس از قدرت بزرگ‌تر و یا امید برخورداری از پاداش، قواعد را رعایت می‌کند. در این سازوکار، منابع بسیاری برای اجرا و نظارت بر اجرای هنجارها اختصاص داده می‌شود، اما میزان پیروی از هنجار اندک است. دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به عنوان عاملان اعطای پاداش‌ها و مجازات‌ها هستند. آنها از طریق مشوق‌های اقتصادی یا اعمال زور و فشار با افزایش منافع حاصل از انطباق یا افزایش هزینه‌های عدم انطباق، بر رفتار سایر دولت‌ها تأثیر می‌گذارند. این سازوکار ضرورتاً در برگرفته تغییر در ترجیحات اساسی بازیگر هدف نیست، بلکه عدم دسترسی دولت به این کمک‌ها آنها را مجبور به تغییر رفتار خواهد کرد. دولت‌ها و نهادها، تحت منطق این مدل با تغییر محاسبات سود و زیان تنها رفتار سایر دولت‌ها را تغییر می‌دهند و به تغییر و جهت‌دهی مجدد ترجیحات آنها نمی‌پردازند. به عبارت بهتر، مشوق‌ها و مجازات‌ها به خاطر دلایل ابزاری پذیرفته می‌شوند، اما به مرور زمان رفتار جدید به عنوان رفتار مشروع تلقی و در داخل دولت نهادینه می‌شود. علاوه بر این، نهادهای بین‌المللی منافع و ترجیحات دولت‌ها را بازتعریف نمی‌کنند، اما آنها تحت شرایط خاص با تثبیت انتظارات متقابل در مورد رفتار دولت‌ها، انتخاب‌های راهبردی را محدود می‌سازند. طرفداران این نگرش معتقدند توزیع مادی قدرت بین دولت‌ها، رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند. از این منظر، نهادها و سازمان‌های تجاری و مالی بین‌المللی منافع دولت‌های قدرتمند را بازنمایی می‌کنند و پیروی از این هنجارها، عمدتاً نمایان‌گر تمایلات دولت قدرتمند برای اجرای آنهاست.

سازوکارهای مادی گرایانه معمولاً از سه طریق اشغال نظامی، اعطای مشوق‌های اقتصادی و تحریم‌ها صورت می‌گیرد. در حالت اشغال نظامی، هژمون یا قدرت مسلط مستقیماً در دولت تابعه دخالت می‌کند و نهادهای داخلی آن را دگرگون می‌سازد. چنین مداخله گسترده‌ای، تنها بعد از جنگ یا در نتیجه امپراطوری مستقیم روی می‌دهد. قدرت مسلط، دوره انتقالی پس از جنگ را بهترین فرصت یا زمان طلایی برای ایجاد تغییرات و شکل‌دهی به اعتقادات و ارزش‌های نخبگان حاکم و ایستارهای افکار عمومی کشورهای تحت سلطه به منظور پذیرش نظم جهانی مورد نظر قدرت برتر می‌داند. در این حالت، هژمون مسئولیت بازسازی جامعه شکست‌خورده را بر عهده می‌گیرد یا اصول هنجاری درباره نظم سیاسی داخلی و بین‌المللی را در درون ساختار نهادی و قانون اساسی وارد می‌سازد. این شیوه جامعه‌پذیری دولت تا کنون در آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم و عراق بعد از صدام روی داده است. آمریکا از رویکرد بازسازی جامعه و تغییر فرهنگ سیاسی در ژاپن و آلمان و از رویکرد تغییر هنجارها در درون ساختار نهادی و قانون اساسی برای جامعه‌پذیر ساختن عراق استفاده کرده است.

وانگ به بررسی نقش آمریکا در تغییر فرهنگ نظامی ژاپن و پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم می‌پردازد و معتقد است دو عامل سیاست حکومتی و حوادث خارجی، عوامل بسیار مهمی در جامعه‌پذیری ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم بوده‌اند (Wang 2003: 103). به نظر وی، هژمون به منظور کسب مشروعیت در کشور فرودست، ایده‌ها و ارزش‌های خود را مقبول و مشروع جلوه می‌دهد و نخبگان کشور فرودست نیز به عنوان مبلغان هنجارها و ایده‌های هژمون، تغییر هنجارهای فرهنگی را در کشور خود تسهیل می‌کنند و به بازتولید ایده‌ها و اعتقادات قدرت هژمون و عقلایی جلوه‌دادن آن می‌پردازند تا از این طریق، از حاکمیت ملی و استقلال خود دفاع و اعتبار سیاسی خود را حفظ کنند. وانگ حوادث داخلی و خارجی مانند بحران‌های داخلی و بین‌المللی، جنگ و رشد اقتصادی مداوم بعد از یک دوره آشوب‌های سیاسی و اقتصادی را به عنوان دومین عامل جامعه‌پذیری دولت و افکار عمومی می‌داند و معتقد است این حوادث به طور اخص در پذیرش ایده‌ها و هنجارهای قدرت مسلط از سوی افکار عمومی مؤثرند (Wang 2003: 101-4).

برگر نیز همانند وانگ معتقد است ایستارهای کنش‌گران از قبیل ایستارهای مقامات اشغال‌گر آمریکا و نخبگان آن از یک سو و بهبود شرایط اقتصادی و سودهای حاصل از

پشتیبانی آمریکا از سوی دیگر، در تغییر ایستارها و اعتقادات نخبگان و مردم آلمان نسبت به فرهنگ سیاسی و نظامی آلمان مؤثر بود، به نحوی که فرهنگ نظامی‌گری و نقش محوری نیروهای مسلح آلمان در شکل‌دهی به دولت بعد از جنگ جهانی دوم کاهش و احساسات نظامی‌ستیزانه به شدت افزایش یافت و دموکراسی نهادینه گشت (برگر ۱۳۹۰: ۱۰۰-۹۹).

نتیجه تغییر فرهنگ سیاسی و نظامی در ژاپن و آلمان، پذیرش الگوها و ارزش‌های قدرت مسلط (آمریکا) و اتحاد و ائتلاف با آن از سوی نخبگان و افکار عمومی این دو کشور بود. برای مثال، ۴۴ درصد مردم ژاپن در سال ۱۹۶۰ خواهان اتحاد و ائتلاف با آمریکا و ۳۲ درصد خواهان بی‌طرفی بودند، در حالی که در سال ۱۹۸۷، ۴۹ درصد خواهان اتحاد با آمریکا بودند و حمایت از بی‌طرفی به ۲۵ درصد کاهش یافت. روند مشابهی نیز در آلمان تکرار گردید. حمایت مردم از اتحاد با آمریکا از ۴۰ درصد در سال ۱۹۶۱، به ۴۸ درصد در سال ۱۹۷۵ رسید و میزان بی‌طرفی از ۴۲ درصد به ۳۸ درصد کاهش یافت (برگر ۱۳۹۰: ۱۰۲).

قدرت مسلط با سقوط صدام از طریق فرایند ملت‌سازی تلاش نمود عراق را جامعه‌پذیر سازد. از این رو، در قانون اساسی عراق، دموکراسی‌سازی در سیاست داخلی و صلح‌طلبی در سیاست خارجی مبنای اساسی رفتار دولت جدید عراق را تشکیل می‌دهد. دولت جدید عراق بر مبنای اصل صلح‌طلبی در سیاست خارجی خود را متعهد به بسیاری از هنجارهای بین‌المللی از قبیل مبارزه با تروریسم، عدم توسل به زور و منع استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی نموده و به عضویت معاهدات خلع سلاحی مانند معاهده خلع سلاحی درآمد.

۱-۱. مشوق‌ها و مجازات‌ها

مشوق‌ها و مجازات‌های مادی یکی از ابزارهای اصلی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی برای تغییر سیاست و رفتار کشورها هستند. مشوق‌ها برای اعطای امتیازات به دولت هدف به منظور افزایش منافع حاصل از تغییر سیاست و رفتار ارائه می‌شوند، در حالی که مجازات‌ها برای ترغیب دولت هدف به منظور تغییر رفتار اعمال می‌گردند. هدف از مشوق، افزایش مشروعیت رهبران سیاسی و توان پاسخ‌گویی حکومت‌ها به مشکلات داخلی است. مشوق‌ها در همکاری با نیروهای بازار هستند، در حالی که مجازات‌ها در مقابل نیروهای بازار می‌باشند. مجازات‌ها بر

خلاف روند جهانی شدن و وابستگی متقابل است، در حالی که مشوق‌ها در راستای نیروهای جهانی شدن و وابستگی متقابل می‌باشد.

مشوق‌ها و مجازات‌ها، اگرچه دو ابزار سیاست خارجی در نظر گرفته می‌شوند، اما برخی معتقد به جدایی و تفاوت بین این دو هستند. در مقابل، عده‌ای معتقد به ارتباط این دو با یکدیگر می‌باشند و برآنند که مجازات‌ها مبنای مشوق‌ها هستند و پایان مجازات‌های منفی را به عنوان آغاز مشوق‌های مثبت تلقی می‌کنند، به نحوی که حذف مجازات‌ها به عنوان پاداش تلقی می‌شود. برای مثال، ایران رفع توقیف اموال و دارائی خود در زمان کارتر را به عنوان پاداشی در مقابل آزادی گروگان‌های آمریکایی در ایران تلقی نمود (Newnham 2002: 21). اگرچه مشوق‌ها و مجازات‌ها را می‌توان به صورت مکمل یا به صورت جایگزین یکدیگر به کار برد، اما تجربه نشان داده مشوق بسیار موفق‌تر از مجازات است، چراکه تهدید منجر به مقاومت و نارضایتی در افکار عمومی و حکومت هدف می‌شود، در حالی که وعده کمک و پاداش، امید و انتظار در این کشور هدف را برجسته می‌سازد. از سوی دیگر به دلیل تبعات ناگوار مجازات‌ها انتقادات داخلی و بین‌المللی از مجازات‌کننده بسیار افزایش می‌یابد و موجب ائتلاف و همکاری کشورهای مخالف با کشور تحریم‌شده می‌شود. علاوه بر این، اجرای موفقیت‌آمیز تحریم‌ها مستلزم همکاری بین‌المللی است که بسیار پرهزینه و مشکل می‌شود و زمینه نقض مجازات‌ها را به منظور کسب منافع بیشتر افزایش می‌دهد.

بر حسب تعریف، مشوق‌ها یا مجازات‌های مثبت به معنی اعطا یا وعده امتیازات مادی به منظور ترغیب دولت‌ها به تغییر سیاست یا رفتار می‌باشد. برخی مشوق‌ها را معادل راهبرد متعهدسازی^۱ می‌دانند که به معنی اعطای مشوق‌های مثبت به منظور دستیابی به اهداف تعیین شده است (Kemp, 2000: 33). مشوق‌ها معمولاً در فرایند طولانی اعمال می‌شوند و مبنایی برای روابط همکاری‌جویانه و برای همکاری بلندمدت در آینده هستند. مشوق‌ها تنها شامل اقدامات اقتصادی از قبیل کمک‌های مالی و ترجیحات تجاری نیستند، بلکه تضمین‌های امنیتی، همکاری فنی و پیشنهاد عضویت در نهادهای بین‌المللی را نیز شامل می‌شوند.

مشوق‌ها به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند (Mastanduno 2008: 217): نخست وعده امتیازات اقتصادی به منظور تغییر رفتار سیاسی داخلی یا خارجی دولت هدف می‌باشد که از

آن به عنوان «هویج» یاد می‌شود. تعهد آمریکا به اعطای کمک‌های اقتصادی و امنیتی به اسرائیل و مصر بعد از امضای کمپ دیوید، نمونه‌ای از سیاست هویج است. راهبرد هویج مبتنی بر این منطق است که اعطای این امتیازات تصمیم‌گیرندگان دولت هدف را متقاعد به بررسی و تغییر رفتار می‌سازد. نوع دوم، دربرگیرنده تلاش‌ها برای استفاده از روند دائمی مناقع اقتصادی به منظور شکل‌دهی مجدد به موازنه سیاسی داخلی در کشور هدف است که از آن به عنوان «متعهدسازی بلندمدت» یاد می‌شود. این نوع مشوق‌های اقتصادی سرانجام منجر به تحول سیاسی و تغییرات مطلوب در رفتار کشور هدف می‌گردد. این نوع مشوق مبتنی بر این فرض است که به تدریج، ائتلافی از نخبگان حامی وابسته و اتحاد با کشور اعطاکننده مشوق‌ها در داخل کشور هدف شکل خواهد گرفت و تقویت خواهد شد. برای مثال، چین از طریق اعطای کمک‌های اقتصادی به تایوان و تعمیق روابط اقتصادی خود با این کشور در صدد تغییر نگرش نخبگان این کشور نسبت به خود و کاهش وابستگی به آمریکا بوده است.

۲-۱. مجازات‌ها

مجازات‌ها به معنی تحمیل اقدامات تنبیهی بر دولت هدف، یکی از قابل‌دسترس‌ترین ابزار سیاست خارجی محسوب می‌شوند که در برگیرنده تحریم‌های اقتصادی، مالی و نظامی است. مجازات‌ها بین مذاکرات دیپلماتیک و اقدام نظامی قرار دارند؛ یعنی جایی که استفاده از زور یا تهدید به استفاده از زور هزینه‌بر و خطرناک است و مذاکرات دیپلماتیک نیز ابزار مناسبی برای حل بحران تلقی نمی‌شوند. مجازات‌ها فراتر از اقدامات اقتصادی، از قبیل محدودیت‌های تجاری و فنی هستند. آنها مجموعه وسیعی از اقدامات مانند منع مسافرت، تحریم‌های تسلیحاتی، انزوای فرهنگی و دیپلماتیک را در بر می‌گیرند و نمایانگر نگرانی جامعه بین‌المللی نسبت به رفتار دولت هدف، عدم پذیرش رفتار دولت هدف از سوی جامعه بین‌المللی و اعلان هشدار نسبت به واکنش شدید جامعه بین‌المللی نسبت به تداوم رفتار از سوی دولت هدف هستند (Stremaier 2008).

کشورها و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی اعطای وام، کمک‌های اقتصادی و فنی، سرمایه‌گذاری خارجی یا دسترسی به بازارهای جهانی را منوط به تغییر رفتار یا پیروی از هنجارهای خاصی در کشور هدف می‌نمایند. مجازات‌ها فشارهای اجتماعی و اقتصادی را به فشارهای سیاسی تبدیل و از این طریق، بین احترام به هنجارها با روابط اقتصادی پیوند برقرار می‌کنند.

مجازات‌ها، یک هدف صریح و یک هدف ضمنی دارند. هدف صریح آنها تحدید دسترسی دولت مورد مجازات به منابع اقتصادی و سیاسی و بسیج گروه‌های اجتماعی علیه حکومت به منظور تغییر در سیاست دولت هدف مطابق با ترجیحات مجازات‌کننده است. هدف ضمنی آنها، نوعی اعلام هشدار به سایر کشورهاست، بدین معنی که اگر دیگر کشورها از کشور مورد تحریم الگوبرداری کنند، مورد تحریم‌های مشابه چه بسا سخت‌تر قرار خواهند گرفت. مجازات‌ها مبتنی بر این فرض هستند که تحمیل مجازات‌های اقتصادی از طریق ایجاد شکاف‌های سیاسی در داخل حکومت یا با ایجاد نارضایتی در مردم کشور، تصمیم‌گیرندگان را وادار به تغییر سیاست می‌سازد.

ماهیت و گسترده مجازات‌ها بعد از جنگ سرد دچار تحول اساسی شده و سازمان‌ها و نهادهای بین‌الملل مانند اتحادیه اروپا و به طور اخص، سازمان ملل از این ابزار بسیار استفاده نمودند. سازمان ملل در زمان جنگ سرد تنها دو کشور آفریقای جنوبی و رودزیا را مورد تحریم قرار داد، اما بعد از جنگ سرد، به طور گسترده از آن استفاده نمود، به نحوی که در زمان دبیرکلی پطرس غالی، کمیته‌ای تحت عنوان کمیته تحریم در شورای امنیت ایجاد گردید. وظیفه این کمیته پایش و نظارت بر اجرای تحریم‌های سازمان ملل از سوی کشورهای عضو است. این کمیته در صورت دریافت گزارش نقض تحریم‌ها از سوی کشورها، خواستار پاسخ‌گویی کشور ناقض تحریم‌هاست و حتی در برخی از موارد، نمایندگانی را برای بررسی بیشتر به کشور ناقض تحریم اعزام می‌نماید.

استفاده گسترده از تحریم‌های تجاری عام و پیامدهای ناگوار آن در عراق، ضعف‌های این گونه تحریم‌ها را آشکار ساخت. تحریم‌های تجاری عام موجب ایجاد بازار سیاه در کشور هدف گردید. ایجاد بازار سیاه پیامدهای غیر انسانی و ناگوار بسیاری برای توده‌های مردم داشت، چراکه دولت هدف، از طریق کنترل بازار سیاه از آن برای کسب درآمد و حمایت از طرفداران خود استفاده کرد. دولت هدف با استفاده از احساسات ملی‌گرایانه، از مجازات‌های بین‌المللی به عنوان ابزاری برای کسب حمایت و افزایش مشروعیت داخلی استفاده کرد. علاوه بر این، جهانی‌شدن و رقابت کشورها و شرکت‌ها برای کسب سود بیشتر، امکان فرار از مجازات‌ها را برای کشور هدف فراهم نمود. بسیاری از کشورها و شرکت‌ها کشورهای مورد مجازات را به عنوان منبع مناسبی برای کسب درآمد دانستند و با پذیرش خطرات موجود، مبادلات تجاری پررونقی را با این کشورها برقرار نمودند (Andrew and Khan 2000: 281).

از این رو، به منظور کاهش پیامدهای جانبی تحریم‌های تجاری عام، خصوصاً کاهش تبعات ناخواسته انسان‌دوستانه و افزایش کارایی سیاسی آن، «تحریم‌های هوشمند یا هدفمند» به عنوان الگوی بدیل ارائه گردید. هدف از تحریم‌های هوشمند، افزایش فشار بر عامل رفتارهای ناقض هنجارهای بین‌المللی و کاهش پیامدهای منفی آن است. در این نوع تحریم‌ها، فشار اصلی بر نخبگان تصمیم‌گیرنده و افراد و نهادهایی اعمال می‌شود که مسئولیت رهبری یا فرماندهی آنها را بر عهده دارند (Drezner 2011: 96). تحریم‌های هوشمند حوزه بسیار گسترده‌ای را از قبیل تحریم مالی (مسدود نمودن اموال و دارایی‌ها)، تحریم تجاری (منع فروش کالاهای خاص مانند نفت و الماس)، تحریم‌های تسلیحاتی (منع فروش قطعات فنی، خدمات سرویسی و نرم‌افزاری)، همکاری‌های علمی و فرهنگی (پذیرش دانشجوی، پروژه‌های تحقیقاتی مشترک و...) و تحریم‌های دیپلماتیک (منع سفر افراد و شخصیت‌های مسئول، مسافرت‌های ورزشی) شامل می‌شود. یکی از ویژگی‌های این نوع تحریم، جلوگیری از اتخاذ سیاست جایگزینی واردات از سوی کشور هدف است. دولت‌های مورد تحریم به منظور مقابله با تحریم معمولاً با اتخاذ سیاست حمایت از محصولات داخلی در صدد افزایش تولیدات داخلی برمی‌آیند و از این طریق به تقویت صنایع داخلی غیر کارآمد خود در برابر صنایع رقیب خارجی می‌پردازند. کشورها یا سازمان‌های تحریم‌کننده با آگاهی از این امر، از طریق تحریم‌های هوشمند، مانع از اتخاذ سیاست مناسب تقویت صنایع داخلی می‌گردند. صنایع مهم در سیاست حمایت از تولیدات داخلی، صنایع اتومبیل‌سازی است. از این رو، اتومبیل‌سازی یکی از صنایعی است که در تحریم هوشمند مورد هدف قرار می‌گیرد و نهادهای تحریم‌کننده، خصوصاً اتحادیه اروپا و آمریکا، هر گونه کمک فنی به کشور هدف دارای صنایع اتومبیل‌سازی را منع می‌کنند (Brooks 2010: 9).

طرفدارن تحریم، آثار تحریم‌ها برای تغییر رفتار کشورها را ناشی از کاهش قدرت اقتصادی و نظامی و کاهش مشروعیت دولت می‌دانند. آنها معتقدند در شرایط کنونی، اقتصاد به شدت جهانی شده و کشورها شدیداً به یکدیگر وابسته می‌باشند. کشورها برای حفظ جایگاه خود در اقتصاد جهانی یا افزایش کسب مزایای جهانی‌شدن از قبیل گردش سرمایه و سرمایه‌گذاری خارجی، بهره‌برداری از فناوری جدید و بازارهای مصرف جهانی، شدیداً در حال رقابت با یکدیگر می‌باشند و خروج هر کشور از این روند یا مشارکت ناقص در آن، موجب کاهش تولید

ناخالص داخلی و کاهش رفاه مردم می‌گردد. نتیجه این فرایند، آسیب‌پذیری اقتصادی کشور در مقابل رقبای منطقه‌ای و جهانی خواهد بود (Pape 1997: 94). از سوی دیگر، با توجه به نقش فزاینده فناوری جدید در تسلیحات مدرن، تحریم تسلیحاتی، عدم دستیابی به تسلیحات مدرن یا زمین‌گیر شدن تسلیحات نظامی به دلیل عدم وجود قطعات یدکی، قدرت دفاعی کشور هدف را در مقابل رقبای منطقه‌ای به شدت کاهش می‌دهد. کشور هدف به منظور حفظ توان دفاعی خود به ناچار باید از طرق غیر قانونی و با هزینه‌های گزاف، فناوری تسلیحاتی خود را تأمین نماید. این امر ضمن افزایش هزینه‌های نظامی موجب فشار اقتصادی بیشتر بر کشور هدف می‌شود. به لحاظ سیاسی نیز تحریم‌ها، خصوصاً تحریم‌های چندجانبه در بلندمدت مشکلات اجتماعی و سیاسی ایجاد می‌کنند و موجب بی‌ثباتی و کاهش مشروعیت حکومت می‌شوند.

لوپز و کورترایت، تأثیر تحریم‌ها را ناشی از تأثیرات تنبیهی نمی‌دانند. آنها با استفاده از مدل چانه‌زنی معتقدند توانایی تحریم ناشی از ترغیب به فرایند چانه‌زنی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌هاست. تحریم‌ها بهترین ابزار برای اقناع‌سازی به منظور دستیابی به حل و فصل اختلاف‌هاست. تحریم‌ها در بسیاری از موارد با ترغیب کشور هدف به مذاکره منجر به موافقت‌نامه‌های بین‌المللی می‌گردند. آنها برای اثبات دیدگاه خود با استناد به نظر ریچارد هالبروک اظهار می‌دارند که تحریم‌های سازمان ملل و اتحادیه اروپا علیه دولت صربستان، عامل اصلی ترغیب دولت صربستان به پذیرش مذاکره در مورد آینده بوسنی و پذیرش موافقت‌نامه دیتون بوده است (Cortright 2001: 118-9).

۲. سازوکارهای غیر مادی گرایانه

طرفداران سازوکارهای غیر مادی معتقدند محیط اجتماعی با محیط طبیعی تفاوت اساسی دارد و رویکردهای مادی‌گرا نمی‌توانند پیچیدگی‌های محیط اجتماعی که دولت‌ها در آن عمل می‌کنند را به درستی درک و شیوه‌های انتشار و اشاعه هنجاری‌های بین‌المللی را تبیین نمایند. آنها اظهار می‌دارند که در بسیاری از موارد، جامعه‌پذیری در شرایط فقدان اجبار صورت پذیرفته است (Goodman & Jinks 2005: 1003). این دسته از محققان از رویکردهای غیر مادی‌گرا حمایت می‌کنند که در برگیرنده دو سازوکار اقناع‌سازی و یادگیری اجتماعی است.

۱-۲. اقتناع‌سازی

اقتناع‌سازی در برگزیده تغییر افکار، اعتقادات و ایستارها درباره رابطه بین پدیده‌ها بدون اجبار ذهنی و مادی است. برخی اقتناع‌سازی را کانون سیاست و هدف اصلی تعامل سیاسی می‌دانند. از نظر گیبسون، همه سیاست‌ها درباره اقتناع است. سیاست واقعی در برگزیده استدلال و تغییر دیدگاه می‌باشد (Johnston 2001: 18). از نظر فینمور و سیکنیک، اقتناع‌سازی در مرحله اول چرخه عمر هنجار قرار دارد. مبلغان و مبدعان هنجار از طریق اقتناع‌سازی تلاش می‌کنند با ترغیب دیگران به پذیرش هنجارهای جدید، اقدامات و ایده‌های خود را به ساختار اجتماعی و هنجاری تبدیل سازند (Finnemore and Sikknik 1998: 895).

اقتناع‌سازی فرایندی است که از طریق آن، مبلغان و مروجان هنجار اجتماعی جدید در صدد تغییراتی در اعتقادات، ایستارها و رفتار و ترجیحات سایرین هستند. متقاعدسازی هنگامی در تعاملات اجتماعی روی می‌دهد که بازیگران دارای محاسبات مختلف در مورد ماهیت، صلاحیت و پیامد اقدام خاصی باشند و یک طرف از طریق اقتناع و استدلال در صدد است طرف مقابل را وادار به بازاندیشی در محاسبات خود سازد. اقتناع‌سازی منجر به فهم مشترک و همانندسازی منافع می‌شود و در اثر اقتناع‌سازی می‌توان شکاف و اختلاف بین بازیگران در مورد فهم عوامل مؤثر بر رفتار و هویت را برطرف نمود.

انتقال پیام در فرایند اقتناع‌سازی در بستری آزاد صورت می‌گیرد، یعنی دستکاری اطلاعات در آن صورت نمی‌گیرد و هیچ‌گونه سلسله‌مراتبی از قدرت وجود ندارد، بلکه دو طرف از طریق استدلال و بحث‌های اصولی تلاش می‌کنند به فهم مشترکی از وضعیت و شرایط اجتماعی برسند. مبنای اقتناع‌سازی این است که بازیگران به صورت آگاهانه و به درستی، اعتبار و تناسب هنجارها معتقد گردند. اقتناع‌سازی زمانی روی می‌دهد که بازیگران به ماهیت پیام دسترسی داشته باشند. دو عامل در این زمینه مؤثر هستند: نخست شکل^۱ پیام است. پیام هنجارهای جدید در خلاء معنایی منتقل نمی‌شوند. حامیان تغییر هنجار، با بسترهای اجتماعی شدیداً متناقض روبه‌رو می‌شوند و ایده‌های جدید باید با سایر هنجارها و برداشت از منافع رقابت کنند. از این رو، هنجارهای جدید باید با ایده‌های نهادینه‌شده مرتبط باشند و بتوانند با

سازماندهی تجربیات طرف مقابل و طرح هشدارهایی در مورد در خطر بودن هویت و منافع دریافت‌کننده پیام و همچنین، ارائه راه حل‌های جدید، متقاعدشونده را تحت تأثیر قرار دهند. شکل پیام، تفسیری از شرایط خاص ایجاد می‌کند و رفتار متناسب با آن بستر را نشان می‌دهد و مبنایی برای مشروعیت‌بخشی هنجارها فراهم می‌آورد (Payne 2001: 39). دومین ویژگی متقاعدکنندگی پیام، وجود نشانه‌ها در محیط اجتماعی است. در این مرحله، متقاعدشونده در پی نشانه‌هایی به منظور قضاوت در مورد مشروعیت هنجارهای جدید است. بنابراین، اطلاعات درون‌گروهی و اطلاعات حاصل از مرجع صلاحیت‌دار، خصوصاً عمل کشورهای قدرتمند بر مبنای آن هنجار بسیار مهم است (Johnston 2002: 155).

اقناع‌سازی هنگامی بسیار موفقیت‌آمیز است که کنش‌گران درگیر وارد چارچوب کنشی جهان زیست‌مشترک شوند که متشکل از نظام فهم مشترک و هنجارهایی است که به عنوان هنجار و فهم مشروع تلقی می‌شود. این فرایند منجر به تفسیرهای جمعی مشترک از جهان و هنجارها و قواعد مشروع می‌گردد. بر مبنای نگرش کنش ارتباطی هابرماس، تعامل اجتماعی فرایند چانه‌زنی راهبردی نیست، بلکه کنش‌گران باید از قبل به فهم مشترکی برسند، یعنی ابتدا باید مفروضات اساسی مشترکی درباره ساختارهای اصلی تعامل اجتماعی، بازیگران مشروع و ارزش‌های مشروع داشته باشند (Gheciu 2005: 93). مشارکت‌کنندگان در این فرایند برنامه اقدام خود را بر مبنای تعریف مشترک از شرایط هماهنگ می‌کنند. هدف از این نوع تعامل رسیدن به اجماع عقلی است. کنش‌گران در این نوع کنش به منظور تحقق اجماع عقلی درباره ادعاهای معتبر برای تغییر اعتقادات یکدیگر را اقناع می‌سازند. ابزار اصلی برای اقناع موفقیت‌آمیز، استدلال برتر است و ابزارهای مادی نقش چندانی ندارند. از نظر چکل، مؤثر واقع شدن این نوع شیوه استدلالی مستلزم این است که متقاعدشونده دارای اعتقاداتی تقریباً نزدیک به پیام متقاعدکننده باشد و متقاعدکننده عضو مشروع و برجسته گروهی باشد که متقاعدشونده خواهان عضویت در آن است و متقاعدکننده صرفاً از منطق استدلال استفاده کند (Checkel 2003: 563).

بر این اساس، اقناع‌سازی زمانی روی می‌دهد که دو طرف به یکدیگر اعتماد داشته باشند و هر یک صحت شواهد، مفاهیم و استنباطات طرف مقابل را بپذیرند. این شناسایی منجر به تأثیرات مثبت می‌شود و این تأثیرات مثبت احتمالاً منجر به پذیرش استدلال‌ها و تفسیرهای دیگری به عنوان استدلال‌های معتبر می‌شود. از منظر سازه‌انگاری، تعاملات مبتنی بر منطق اقناع‌سازی دارای

پویش‌های مختلفی است. بازیگرانی که درگیر اقلان‌سازی هستند، از زور استفاده نمی‌کنند. علاوه بر این، آنها وعده منافع مادی مستقیم نمی‌دهند، بلکه تلاش می‌کنند یک اقدام را به عنوان اقدام درست معرفی کنند و کشور متقاعدشونده نباید انتظار پاداش بین‌المللی به خاطر آن اقدام را داشته باشد. چنین اقدامی در چارچوب ایده‌هایی صورت می‌گیرد که به صورت اجتماعی برساخته شده‌اند. از این منظر، اقلان‌سازی موفقیت‌آمیز به درونی‌سازی ایده‌های جدید درباره ماهیت و اهداف جامعه سیاسی منجر می‌شود. این درونی‌سازی از طریق اقداماتی خاص، مشخص می‌شود. کشور متقاعدشونده منطبق با ایده‌های جدید بازتعریفی از منافع و هویت خود ارائه می‌دهد و تعاریف جدید را به عنوان تعریف بدیهی و مسلم می‌پذیرد و ارتقا می‌دهد.

فقدان اجبار به این معنی نیست که قدرت در تعاملات مبتنی بر اقلان حاکم نیست. چنین تعاملی در چارچوب ایده‌هایی صورت می‌گیرد که به صورت اجتماعی برساخته شده‌اند. این ایده‌ها نمایانگر قدرت کنش‌گران خاص برای تعریف جهان زیست مشترک هستند که در داخل استدلال‌های خاصی صورت می‌گیرند که به عنوان ایده مشرع تلقی می‌شوند. منطق اقلان‌سازی مبین این نگرش است که تعاملات بین مشارکت‌کنندگان مختلف در گفتگوی خاص، یک‌طرفه نیست، بلکه مشارکت‌کنندگان یکدیگر را به عنوان کنش‌گران مشروع فرایند ارتباطات تلقی می‌کنند و به استدلال‌های یکدیگر گوش می‌دهند و آماده پذیرش استدلال‌های جدید و تغییر مواضع خود هستند (Gheciu 2005: 982).

۲-۲. یادگیری اجتماعی

یادگیری یکی دیگر از شیوه‌های تغییر رفتار و منافع است. یادگیری به مثابه تغییر اعتقادات یا بسط اعتقادات، مهارت‌ها یا رویه‌های جدید در اثر مشاهده و تفسیر تجربیات و استفاده از آن در اقدامات بعدی است. واقع‌گرایان، یادگیری را به عنوان پاسخی به تغییر ساختاری در محیط و آن را ناشی از اطلاعات جدید می‌دانند. یادگیری موجب شناخت تعارض‌ها میان ابزار و اهداف و در نتیجه، تعیین اولویت‌های جدید می‌گردد. از نظر آنها، یادگیری در سطح بین‌المللی هنگامی روی می‌دهد که از این اطلاعات جدید برای بازتعریف محتوای منافع ملی استفاده شود. برای مثال، آمریکا با ارائه اطلاعات جدید در مورد ماهیت برنامه هسته‌ای پاکستان مانع از فروش تجهیزات بازپروری پلوتونیم به پاکستان، از سوی فرانسه گردید (Nye 1987: 379).

سازهانگاران مخالف این تعریف از یادگیری هستند و این نوع یادگیری را به منزله یادگیری ساده تلقی می‌کنند. آنها معتقدند این تعریف، چگونگی تبدیل یادگیری به سیاست و تأثیر گسترش ایده‌ها و اعتقادات را مورد توجه قرار نمی‌دهد و تنها به مبانی ساختاری توجه می‌کند (Levy 1994: 290). از این رو، سازهانگاران بر یادگیری اجتماعی تأکید می‌ورزند که مبتنی بر نگرش تعامل‌گرایی نمادین است و در آن، نقش قدرت به عنوان عامل تبیینی کاهش می‌یابد و بر نقش ایده‌ها و دانش تأکید می‌شود. از منظر سازهانگاران، یادگیری اجتماعی فرایند پویایی است که کنش‌گران بر مبنای هنجاری جدید به تعریف یا بازتعریف واقعیت می‌پردازند. یادگیری اجتماعی فراتر از انطباق و یادگیری ساده است که در آن بازیگران سیاسی در نتیجه پاسخ به تغییرات محیط بین‌المللی برای دستیابی به اهداف، ابزارهای کارآمدتری را انتخاب می‌کنند. یادگیری اجتماعی توانایی و انگیزه‌های کنش‌گران اجتماعی را برای مدیریت و حتی دگرگونی واقعیت از طریق تغییر اعتقادات در مورد جهان اجتماعی و مادی و هویتشان بازنمایی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه هنجارها و هویت جمعی از یک کشور به کشور دیگر منتقل و نهادینه می‌شود (Adler and Barnett 1998: 43). به عبارت دقیق‌تر، کنش‌گران در داخل چارچوبی از ایده‌ها و اعتقادات رفتار می‌کنند که نه تنها اهداف، سیاست‌ها و ابزارهای مورد استفاده برای تحقق اهداف را تعیین می‌کند، بلکه ماهیت مسئله مورد بررسی را نیز تعیین می‌نماید. از نظر جک لوی، یادگیری اجتماعی در زنجیره علی دو مرحله‌ای صورت می‌گیرد، بدین صورت که مشاهدات و تجربیات منجر به تغییر در اعتقادات تصمیم‌گیرندگان می‌شود و این تغییر اعتقادات متعاقباً بر رفتار دولت تأثیر می‌گذارد (Levy 1994: 291).

یادگیری اجتماعی بر این دلالت دارد که ایده‌ها عامل اصلی تصمیم‌گیری هستند و سیاست‌ها در داخل بستری از ایده‌ها و اعتقاداتی اتخاذ می‌شود که برای بازیگران مطلوب و قابل درک است و کنش‌گران از طریق تعامل با بسترهای نهادی وسیع‌تر و در صورت فقدان مشوق‌های مادی، منافع یا ترجیحات جدید به دست می‌آورند و منافع و هویت‌ها از طریق این تعاملات شکل می‌یابد (Checkle 2001: 565). از نظر بارنت و ادلر، یادگیری اجتماعی در محیط نهادینه‌شده ایجاد می‌شود. نهادها انتشار معانی را از کشوری به کشور دیگر ترویج می‌کنند و نقش فعالی در انتخاب فهم هنجاری مشابه دارند و نقش مهمی در انتقال فهم مشترک از نسلی به نسل دیگر ایفا

می‌کنند. افراد در خلال ارتباط و تبادل اجتماعی با یکدیگر به تبادل فهم و برداشت‌های خود از واقعیت می‌پردازند. در نتیجه این تبادلات، تغییراتی در زمینه فهم و ارزش‌های جمعی و فردی ایجاد می‌شود، به نحوی که آنها معیارهای هنجاری مشترک را ترویج و مبنای مناسبی را برای انتقال و بسط هویت‌های جمعی و اعتماد متقابل فراهم می‌آورند.

یادگیری اجتماعی، معمولاً از دو طریق آموزش و نفوذ اجتماعی صورت می‌گیرد که در آن مذاکرات بین‌المللی، سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیر دولتی و دولت‌ها نقش اساسی ایفا می‌کنند. یادگیری مبتنی بر آموزش معمولاً از طریق کشورها و نهادهای بین‌المللی صورت می‌گیرد و نهاد آموزش‌دهنده، ارزش و هنجارهای بین‌المللی را به دیگر کشورها آموزش می‌دهد. عوامل مختلفی مانند شناخت متقابل طرفین از موقعیت هر یک در فرایند آموزش و دسترسی و سهولت‌الوصول بودن ایده‌ها و هنجارهای مورد آموزش، موجب تسهیل آموزش می‌شود. آمریکا از طریق مراکز آموزش نظامی خود ارزش‌ها و نهادهای لیبرال را به افسران دیگر کشورها آموزش می‌دهد. از منظر سازه‌انگاران، حضور نظامیان کشورهای خارجی در مدارس نظامی آمریکا موجب آشنایی افسران خارجی با ارزش‌های دموکراتیک می‌گردد. این آموزش‌ها موجب تغییر نگرش و منش افسران خارجی می‌گردد و آنها با ایده‌های جدید نقش ارتش در حوزه‌های سیاسی و مدنی آشنا می‌شوند. علاوه بر این، آنها می‌آموزند که به رغم اختلاف نگرش بین مقامات سیاسی و نظامی، بر وظایف قانونی خود تأکید ورزند و از رهبران سیاسی حمایت کنند (Atkinson 2006: 513).

ناتو بعد از جنگ سرد از طریق آموزش در قالب برنامه مجمع پارلمانی ناتو موسوم به مجمع آتالانتیک شمالی، درصدد جامعه‌پذیرساختن کشورهای اروپای شرقی برآمد. این سازمان از طریق یادگیری اجتماعی نقش مهمی در زمینه اشاعه هنجارها، ارزش‌ها و رویه‌های دموکراتیک در شرق اروپا ایفا کرد. این برنامه که در سال ۱۹۹۵ آغاز شد، با برگزاری سمینارها و اجلاس‌های پارلمانی به آموزش مقامات پارلمانی کشورهای شرق اروپا در حوزه‌های دفاعی پرداخت. هدف این برنامه، بهبود فهم متقابل میان مقامات قانون‌گذاری این کشورها در زمینه مسائل امنیتی، ارتقاء روابط بین نظامیان و غیر نظامیان و کنترل غیر نظامیان بر نهادهای امنیتی و نظامی بوده است (Flockart 2004: 375-80).

نفوذ اجتماعی، یکی دیگر از شیوه‌های یادگیری اجتماعی است. نفوذ اجتماعی به مجموعه اقداماتی اشاره دارد که از طریق توزیع پاداش‌ها و مجازات‌های اجتماعی، رفتار مبتنی بر هنجار را موجب می‌شود. پاداش‌های اجتماعی شامل آسودگی روان‌شناختی، منزلت، حس تعلق و غیره می‌باشد. مجازات اجتماعی، دربرگیرنده شرمسازسازی، طرد و حذف از گروه است. تأثیر نفوذ اجتماعی به منزله انطباق کنش‌گر با نگرش مورد حمایت گروه است. فرایند نفوذ اجتماعی با متقاعدسازی متفاوت است. فرایند اقناع‌سازی مستلزم انطباق عمومی همراه با پذیرش خصوصی است. در اقناع‌سازی، حداقل صلاحیت متقاعدکننده مورد قبول است، اما در نفوذ اجتماعی، پذیرش هنجار نه به خاطر صلاحیت اقناع‌ساز، بلکه به خاطر اجتناب از مجازات‌های اجتماعی است. پاداش و مجازات به این دلیل اجتماعی هستند که تنها گروه می‌تواند آنها را فراهم آورد و تنها گروه‌هایی که نگرش آنها برای کنش‌گر با ارزش است، دارای این نفوذ خواهند بود (Johnston 2001: 507).

تصمیم‌گیرندگان سیاسی همانند افراد نسبت به رسوایی‌های ناشی از نقض هنجارهای اجتماعی حساس می‌باشند و از «انگشت‌نمایشدن» به طور اخص در کنفرانس‌های بین‌المللی و خصوصاً در مورد کنفرانس‌های برخوردار از حمایت جهانی بسیار زیاد مانند کنفرانس منع استفاده از مین‌های ضد نفر اجتناب می‌کنند، چراکه اعتبار و منزلت در سطح جهانی برای دولت‌ها قدرت به ارمغان می‌آورد. شهرت به عنوان شریک تجاری خوب یا کشور همکاری‌کننده در سازمان ملل، بر اعتبار کشور در سطح جهانی می‌افزاید.

یکی از سازوکارهای نفوذ اجتماعی برای مجازات کشورهای خاطی، استفاده از ابزار شرم‌ده‌سازی است. شرم‌ده‌سازی به معنی افشای علنی اهداف و رفتار غیر مشروع است. تأثیر واقعی شرم‌ده‌سازی مستلزم این است که کنش‌گران حمایت واقعی خود را در آغاز نسبت به معیارهای مشروع اعلام دارند و هنگامی که کنش‌گر در راستای منافع مرجح خود از آن معیارها منحرف می‌شود، اعضای جامعه با بیان عدم سازگاری بین سیاست اعلامی با رفتار جاری، آنها را شرم‌ده سازند. اعضای که واقعاً به هنجارهای جامعه اعتقاد دارند، اما نتوانستند در مقابل وسوسه رفتار خودخواهانه مقاومت کنند، واقعاً احساس شرمساری خواهند کرد و رفتار خود را تغییر خواهند داد، اما کنش‌گرانی که به صورت ابزاری از هنجارها حمایت نمودند، به منظور کاهش

هزینه‌های شرمساری از کنش‌های ادعایی استفاده می‌کنند. آنها ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند، آنها را در راستای منافع خود تفسیر می‌کنند، اهمیت آنها را در بسترهای خاص به زیر سؤال می‌برند و یا در راستای حمایت از ترجیحات خود، هنجار و ارزش‌های رقیب موجود در جامعه بین‌المللی را بزرگ جلوه می‌دهند (Schimmelfennig 2001: 64).

نتیجه‌گیری

جامعه‌پذیری اگرچه به عنوان سازوکار اصلی برای تغییر رفتار یا ترجیحات کشورها شناخته می‌شود، اما تفاوت در دستگاه نظری سبب گردیده نظریات روابط بین‌الملل تفسیر متفاوتی از این مفهوم و راهبردهای مناسب برای اعمال آن داشته باشند. نظریه‌پردازان طرفدار نگرش مادی‌گرایانه به نظام بین‌الملل، جامعه‌پذیری را امر موقتی در رفتار دولت می‌دانند و معتقدند رفتار دولت‌ها واکنشی نسبت به توزیع قدرت در سطح نظام بین‌الملل می‌باشد و دولت‌ها برای حفظ امنیت و قدرت خود، چاره‌ای جز پیروی از نظم غالب ندارند و تنها از این طریق می‌توانند بقا و امنیت خود را حفظ کنند.

در مقابل، نظریه‌پردازان هنجارگرا با تأکید بر نقش مؤثر و سازنده هنجارها و قواعد بر تکوین رفتار دولت‌ها تأکید می‌کنند و معتقدند دولت‌ها به عنوان کنش‌گر اجتماعی از رفتارها و قواعد هنجاری جامعه بین‌الملل پیروی خواهد کرد.

نکته مهم تأثیر واقعی این راهبردها در تغییر رفتار و ترجیحات دولت‌هاست. تجربه تاریخی نشان می‌دهد دو عامل در تأثیرگذاری این راهبردها نقش مهمی ایفا می‌کنند. عامل نخست، محیط بین‌المللی و منطقه‌ای است. هرچه محیط بین‌المللی و منطقه‌ای از نظم نهادی بیشتری برخوردار باشد، راهبردهای غیر مادی از اعتبار و قدرت بیشتری برخوردارند. تجربه اتحادیه اروپا در منطبق‌سازی کشورهای اروپای شرقی با هنجارهای غالب در اروپا گویای این امر است. اتحادیه اروپا بعد از جنگ سرد برای منطبق‌سازی کشورهای اروپای شرقی، حتی ترکیه با هنجارهای غالب، از راهبردهای غیر مادی و اجباری استفاده نموده است. عامل دوم، تعامل دولت با جامعه و نظام بین‌الملل است. هر گاه میزان استقلال دولت از جامعه بیشتر و دولت برای رفع نیازهای خود بیشتر به نظام بین‌الملل متکی باشد، استفاده از راهبردهای مادی‌گرایانه مؤثرتر خواهد بود.

منابع

- برگر تامس، یو (۱۳۹۰) «هنجارها، هویت و امنیت ملی در آلمان و ژاپن»، در پیتر کتزنشتاین، *فرهنگ و امنیت ملی*، ترجمه هادی سمتی، جلد اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- برگر، پتر و توماس لوکمان (۱۳۷۸) *ساخت اجتماعی واقعیت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: علمی فرهنگی.
- چپرسن، رونالد و الکساندر ونت و پیتر کتزنشتاین (۱۳۹۰) «هنجارها، هویت و فرهنگ در امنیت ملی»، در پیتر کتزنشتاین، *فرهنگ و امنیت ملی*، ترجمه هادی سمتی، جلد اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۸) *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: رسا.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴): *نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴) *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.
- Alderson, Kai (2001) "Making Sense of State Socialization", *Review of International Studies*, Vol. 27 and No. 3.
- Atkinson, Carol (2006) "Constructivist Implications of Material Power: Military Engagement and the Socialization of States", *International Studies Quarterly*, Vol. 50, No. 3.
- Barntte Michael and Martha Finnemore (1999) "The Politics, Power, and Pathologies of International Organizations", *International Organization*, Vol. 53, No. 4.
- Brooks, Risa (2002) "Sanctions and Regime Type: What Works, and When?" *Security Studies*, Vol. 11, No.4.
- Buzan, Barry, Charles Jones and Richard Little (1993) *The Logic of Anarchy: Neorealism to Structural Realism*, New York: Columbia University Press.
- Checkel, Jeffrey T. (1993) "International Norms and Domestic Politics: Bridging the Rationalist Constructivist Divide", *European Journal of International Relations*, Vol. 3, No.4.
- Checkel Jeffrey T. (1998) "The Constructivist Turn in International Relations Theory National", *World Politics*, Vol. 50, No. 2
- Checkel Jeffrey T. (2001) "Why Comply? Social Learning and European Identity Change", *International Organization*, Vol. 55, Issue 03.
- Checkel, Jeffrey T. (2005) "International Institutions and Socialization in Europe: Introduction and Framework" in Jeffrey T. Checkel (ed) *International Institutions and Socialization in Europe*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Wight, Colin (2004) "State Agency: Social Action without Human Activity?" *Review of International Studies*, Vol. 30, No. 2.

- Cortright David, George A. Lopez (2002) *Smart Sanctions: Targeting Economic Statecraft*, Maryland: Rowman and Littlefield Publisher.
- Drezner, Daniel W (2011) "Sanctions Sometimes Smart: Targeted Sanctions in Theory and Practice", *International Studies Review*, Vol. 13, Issue.1.
- Flockhart, Trine (2004) "Masters and Novices: Socialization and Social Learning through the NATO Parliamentary Assembly", *International Relations*, Vol. 18, No.3.
- Flockhart, Trine (2005) *Socializing Democratic Norms The Role of International Organizations for the Construction of Europe*, London: Palgrave Macmillan Ltd.
- Flockhart, Trine (2006) "Complex Socialization: A Framework for the Study of State Socialization", *European Journal of International Relations*, Vol.12, No.1.
- Florini, Ann (1996) "The Evolution of International Norms", *International Studies Quarterly*, Vol. 40, No. 3, Special Issue.
- George Alexander L. (1993) *Bridging the Gap: Theory and Practice in Foreign Policy*, Washington DC: United State of Peace.
- Gheciu, Alexandra (2005) *NATO in the New Europe The Politics of International Socialization After the Cold War*, California: Stanford University Press.
- Goodman Ryan & Derek Jinks (2004) "Socializing States: Promoting Human Rights Through International Law", *Duke Law Journal*, Vol. 25, No.3.
- Goodman Ryan And Derek Jinks (2005) "International Law And State Socialization: Empirical, Conceptual, And Normative Challenges", *Duke Law Journal*, Vol. 26, No.3.
- Halliday, Fred (1992) "International Society as Homogeneity: Burke, Marx, Fukuyama", *Millennium Journal of International Studies*, No. 21.
- Ikenberry G. John and Charles A. Kupchan (1990) "Socialization and Hegemonic Power", *International Organization*, Vol. 44, No. 3.
- James Fearon and went Alexander (2002) "Rationalism V. Constructivism: ASkeptical View" in Carlsnaes Walter Risse Thomas and Simmons Beth (eds) *Hand Book of International Relation*, London: Sage Publication, Publications Ltd.
- Jackson Patrick Thaddeus (2004) "Forum Introduction: Is the State a Person? Why Should We Care?" *Review of International Studies*, Vol. 30, No. 2.
- Johnston, Alastair Iain (2001) "Treating International Institutions as Social Environments", *International Studies Quarterly*, Vol. 45, No. 4.
- Johnston, Alastair Iain (2002) "The Social Effects of International Institutions on Domestic (Foreign Policy) Actors", in Daniel William Drezne (ed) *Locating the Proper Authorities: The Interaction of Domestic and International Institutions*, Michigan: University of Michigan.
- Kissinger, Henry (1973) *A World Restored*, Boston: Houghton Mifflin Company.
- Koh, Harold Hongju (2011) "Why Do Nations Obey International Law?" *The Yale Law Journal*, Vol. 106, No. 8.
- Legro, Jeffrey W. and Andrew Moravcsik (1999) "Is Anybody Still a Realist?" *International Security*, Vol. 24, No. 2.
- Mack, Andrew and Asif Khan (20 dff00) "The Efficacy of UN Sanctions", *Security Dialogue*, Vol. 3. No 31.
- March James G. and Johan P. Olsen (1998) "The Institutional Dynamics of International Political Orders", *International Organization*, Vol. 52, No.4.
- Mastanduno, Michael (2008) "Economic Statecraft", in Steve Smith and et al, (Eds) *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*, Oxford: Oxford University Press.

- Newnham Randall E (2008) *Deutsche Mark Diplomacy: Positive Economic Sanctions in German-Russian Relations*, Pennsylvania: Pennsylvania State University Press.
- Nye, Joseph (1987) "Nuclear Learning and U.S.-Soviet Security Regimes", *International Organization*, Vol. 41, No.3.
- Pape, Robert A. (1997) "Why Economic Sanction Not Work", *International Security*, Vol. 22, Issue 2.
- Payne, Rodger A. (2001) "Persuasion, Frames and Norm Construction", *European Journal of International Relations*, Vol. 7, No.1.
- Resende-Santos, Joaõ O. (2007) *Neorealism, States, and the Modern Mass Army*, New York: Cambridge University Press.
- Risse, Thomas (2000) "Let's Argue!": Communicative Action in World Politics", *International Organization*, Vol. 54, No. 1.
- Schimmelfennig, Frank (2000) "International Socialization in the New Europe: Rational Action in An Institutional Environment", *European Journal of International Relations*, Vol. 6, No.1.
- Schimmelfennig, Frank (2001); "The Community Trap: Liberal Norms, Rhetorical Action, and the Eastern Enlargement of the European Union", *International Organization*, Vol. 55, No. 1.
- Schimmelfennig, Frank (2002) "Goffman Meets IR: Dramaturgical Action in International Community", *International Review of Sociology*, Vol. 12, Issue 3.
- Schimmelfennig, Frank and et al. (2006) *International Socialization In Europe: European Organizations, Political Conditionality, And Democratic Change*, New York: Palgrave Macmillan.
- Schimmelfennig, Frank (2006) "International Socialization In The New Europe: Rational Action In An Institutional Environment", *European journal of international relations*, Vol. 6, No.1.
- Stremlau John (1996) "Shaping international Sanctions: Toward a Stronger Role for the United Nations", *Carnegie commission on preventing deadly conflict*, Available at: <http://carnegie.org/fileadmin/Media/Publications/PDF/>
- Parsons, Talcott and Robert F. Bales (1955) *Socialization and Interaction Process*, New York: Free Press.
- Thies, Cameron G. (2003) "Sense and Sensibility in the Study of State Socialization: a Reply to Kai Alderson", *Review of International Studies*, Vol. 29, No. 4.
- Thies, Cameron G. (2010) "State Socialization and Structural Realism", *Security Studies*, Vol.19, No.4.
- Waltz, Kenneth (1979) *Theory of International Politics*, Boston: Addison-Wesley.
- Wendt, Alexander (2004) "The State as Person in International Theory", *Review of International Studies*, Vol. 30, Issue 2.